

اهمیت همبستگی در پیکارهای پیش روی طبقه کارگر!

تقی روزبه

چگونه می توانیم همبستگی خود به مناسبت روز کارگر را تقویت کنیم؟

طبقه کارگر و همه مزدحقوق بگیران ولایه های تهیدست جامعه در سال جاری با تهاجمات جدیدی از سوی نظام سرمایه و استبداد حاکم مواجهند. سال استنمار و سرکوب بیشتر که ولی فقیه نظام آن را با عبارت "همت و کار مضاعف" توصیف کرده است. کارگران و زحمتکشان برای مقابله با این تهاجم ها و گشودن راه آزادی و برابری اجتماعی، پیکارهای بزرگ و سرنوشت سازی را در برابر خود دارند. میزان همبستگی در صفوف گسترده این طبقه در سرنوشت این پیکارها اهمیت نخستین را دارد و میزان کم و کیف آن روشن کننده نتیجه این نبردها در سال و سالهای آتی خواهد بود. روز جهانی کارگر البته فرصت مناسبی برای بروز و تقویت همبستگی است ولی همه چیز در این روز خلاصه نمی شود. نوشته حاضر نگاه می دارد به فضای داخل درآستانه روز جهانی کارگر و هم چنین آنچه که می توان در خارج از کشور در این باره صورت داد.

بقیه در صفحه 4

قطعنامه مشترک تشکل های کارگری به مناسبت روز جهانی کارگر

در صفحه 6

جنبش مزدبگیران

Dan Gallin

ترجمه: صفار ساعد

در صفحه 7

زلف پریشان زنان و گسل های لرزان تهران!

در صفحه 20

آرش کمانگر

روز جهانی طبقه کارگر

حشمت محسنی

سوء استفاده جنسی از کودکان

برگردان از: لاله حسین پور

در صفحه 22



طبقه کارگر ایران امسال در شرایطی به استقبال اول ماه مه (11 اردیبهشت) میرود که بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در همه ابعاد آن بیداد میکند .

بحران اقتصادی هم به واسطه اقدامات خاتمان براندازانهی رژیم اسلامی ایران و هم به خاطر تاثیرات بحران کم سابقه نظام جهانی سرمایه، به مرحله فاجعه باری رسیده است. نرخ دو رقمی بیکاری و تورم، بسته شدن پی در پی کارخانه ها و کارگاه ها و موسسات ریز درشت صنعتی و خدماتی - که به اعتراف خود رژیم تنها در سال گذشته منجر به از دست رفتن حدود نیم میلیون فرصت شغلی شده - درماندگی و نیز عدم تمایل بسیاری از کارخانجات دولتی و خصوصی به پرداخت دستمزد و یا مزایای کارگران شاغل به مدت چند ماه و حتی در مواردی بیش از یک یا دو سال، ورود بی رویه انواع کالاهای ارزان قیمت چینی و... که معنایی جز به تعطیل کشاندن عمدی هزاران کارخانه و محل اشتغال ندارد، رشد افسارگسیخته قیمت کالاهای اصلی مورد مصرف مردم که در صورت اجرا شدن طرح ضد مردمی حذف تدریجی یارانه ها (سوپسیدها) ابعاد دهشتناکتری به خود خواهد گرفت و بالاخره تعیین حداقل دستمزد ماهانه کارگران به میزان 303 هزار تومان آن هم در شرایطی که حتی برخی نهادها و رسانه های وابسته به رژیم اعتراف می کنند که هر کارگر برای قرار نگرفتن در زیر خط فقر حداقل باید دو یا سه برابر این مبلغ حقوق دریافت کند، مجموعاً نشانگر ابعادی از فقر و فلاکت کارگران و زحمتکشان ایران است.

بقیه در صفحه 2

اول ماه مه امسال مصادف است با یکی از گسترده ترین و در عین حال ژرفترین بحران های نظام جهانی سرمایه از دهه 30 قرن گذشته تاکنون. این بحران که از سرشت، کارکرد و تناقض های درونی نظام پولی و مالی سرمایه و بر زمین های از کاهش نرخ سود از اواسط دهه - ی هفتاد تا کنون سرچشمه گرفته، به سرعت به اقتصاد واقعی انکشاف یافته

بقیه در صفحه 3

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

به مناسبت اول ماه مه

چنین برای پیوند زدن مطالبات آزادیخواهانه و سکولاریستی جنبش توده‌ای جاری با خواست‌ها و اهداف عدالت‌طلبانه و برابری‌طلبانه اکثریت استنمار شونده جامعه اهمیت بنیادی دارد. در راستای همین نقش کلیدی طبقه کارگر است که حتی اصلاح طلبان حکومتی و نیز اپوزیسیون بورژوازی رژیم در داخل و خارج از کشور امسال به یاد روز کارگر افتاده و می‌خواهند هم‌چون مناسک دیگر از آن استفاده ابزاری برای پیشبرد پروژه سیاسی خود بکنند. انگار نه انگار که اول ماه مه روز همبستگی طبقاتی بین‌المللی کارگران علیه بهره‌کشی نظام سرمایه و روز اعتراض به نابرابری‌های طبقاتی است. برای آن‌ها 11 اردیبهشت "روز تجلیل از کارگر" است و قرار است همچون روز پدر یا روز مادر و "اعیاد" دیگر به "مقام شامخ" این قشر عزیز ارج گذاشته شود. رهبران خودخوانده اپوزیسیون بورژوازی (چه استحال‌طلب چه سرنگون طلب) که به خوبی از محدودیت‌های اعتراضات صرفاً خیابانی-تقویمی آگاه هستند، اینبار می‌خواهند با برگ طبقه کارگر هم بازی کنند مشروط به اینکه مبارزات و احتمالات اعتصابات این طبقه از حد مطالبات لیبرالی و اصلاحی فراتر نرود و منوجه بنیادهای بهره‌کشی سرمایه و نابرابری طبقاتی منتج از این مناسبات نشود.

واقعیت این است که این بخش از اپوزیسیون در انتقاداتش به برنامه‌های اقتصادی دولت احمدی نژاد به هیچ‌وجه بر سر اصل پیشبرد برنامه‌ها و نسخه‌های تجویزی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در زمینه خصوصی‌سازی‌ها، حذف سوبسیدها و "بازار آزاد" بی مهار تردیدی ندارد. آن‌ها صرفاً بر سر نحوه پیشبرد این طرح‌ها با دولت حاکم اختلاف دارند مثلاً معتقدند برنامه‌های احمدی نژاد بیش‌تر از آن که نشانه‌ی خصوصی سازی نظام یافته باشد نوعی خودمانی‌سازی است و سپردن نگاه‌های دولتی به افراد و نهادهای خودی نظیر "کمپانی نظامی - صنعتی - تجاری - مالی سپاه پاسداران". دعوای آن‌ها نه مخالفت با غارت منابع و ثروت-های عمومی و ملی بلکه بر سر چگونگی تصاحب آن‌ها و سهم هر بخش از بورژوازی در آن است.

اما برای طبقه ما، اول ماه مه قبل از اینکه عید و جشن و روز تعطیلی باشد، روز اعتراض به بربریت سرمایه و روز به نمایش گذاشتن همبستگی بین‌المللی کارگران و زحمتکشانشان برای دستیابی به برابری و رهایی واقعی است. و البته از یاد نمیرند که در راستای همین رزم پُرشکوه از بزم و پایکوبی و شادی نیز غافل نباشند. و در یک کلام این روز می‌خواهد در مقیاسی بین‌المللی، همبسته و همصدا بانگ زند "جهانی دیگر ممکن است!" و طبقه کارگر مامای زایش این دنیای انسانی است. دنیایی که آزادی را با برابری می‌خواهد و این هر دو را با شادی!

ما در آستانه اول ماه مه به منابه‌ی بخش کوچکی از این جنبش بزرگ با حمایت از تشکلهای مستقل کارگری یک بار دیگر برای آزادی زندانیان سیاسی به طور عام و کارگران زندانی به طور اخص و تحقق مطالبات بیست ماده‌ای تشکل-های کارگری در سال 88 پای می‌فشاریم؛ که بر تلفیق مطالبات جاری با درخواست‌های سیاسی به منابه‌ی حلقه‌ی پیوند با جنبش عمومی تاکید دارد؛ همچنین حمایت بی قید شرط مالی از خانواده‌ی کارگران زندانی، اخراجی و بیکار را وظیفه‌ی بی‌وقفه‌ی خود و سایر نیروهای وفادار به آزادی سوسیالیسم می‌دانیم.

**خجسته باد اول ماه مه روز همبستگی جهانی کارگران
سرنگون با رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران
برچیده باد نظام بهره‌کشی سرمایه
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم**

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
25 آوریل 2010 - 5 اردیبهشت 1389

در عرصه سیاسی و اجتماعی نیز کشور ما در ده ماهه گذشته شاهد وسیع‌ترین بحران سیاسی - اجتماعی طول حیات جمهوری اسلامی ایران بوده است. میلیون‌ها تن از مردم در ده‌ها شهر به ویژه پایتخت با استفاده از اعتراضات آغاز شده در خرداد 88 نسبت به تقلب‌های گسترده انتخاباتی و نیز بهره‌جویی خلاقانه از مناسک‌ها و سالگردها فریاد اعتراض خود را به سه دهه استبداد سیاسی و دینی بلند کردند و موجی از امید و شور را در داخل و خارج از ایران پدید آوردند. در این جنبش آزادی‌خواهانه، اگر چه طبقه کارگر نتوانست در محیط‌های کار و زندگی خویش از طریق برپایی اعتصابات و حرکات مستقیم سیاسی نقش‌آفرینی کند اما در محیط‌های زیست خود و به صورت منفرد در کنار سایر اقشار مردم نقش قابل توجهی در جنبش دموکراتیک داشته است. به ویژه جوانان و دانشجویان متعلق به خانواده‌های کارگری حضور گسترده‌ای در این جنبش میلیونی داشته‌اند. اما هم تجربه‌ی این ده ماهه و هم تجربه‌ی گرانقدر انقلاب 57 نشان داده که بدون تلفیق اعتراضات خیابانی با اعتصابات عمومی و سازمان یافته سیاسی در مراکز بزرگ و حساس طبقه کارگر بعید است رژیم حاکم به زیر کشیده شود.

البته مبارزات صنفی کارگران پدید و فکری ایران به صورت پراکنده اما گسترده تداوم داشته است. اما علی‌رغم اهمیت این بخش از مبارزه، کارگران به مرور در می‌یابند که اولاً از طریق مبارزات پراکنده و جدا از هم نمی‌توان به بسیاری از مطالبات حتی معیشتی دست یافت و ثانیاً ریشه بسیاری از مشکلات و بی حقوقی‌های کارگران در تداوم حاکمیت جنایت‌کار، فاسد و فلاکت‌گستر جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری مورد حراست آن نهفته است. از این رو حتی برای دستیابی به پیش پا افتاده‌ترین خواست‌های بی‌واسطه و صنفی - اجتماعی نیز باید این رژیم و مناسبت حاکم را به چالش طلبید.

اما لازمه تحقق این مهم، تشکلیابی و نیز همکاری و اتحاد سراسری کارگران و نیز فعالین جنبش کارگری است. ما می‌دانیم که در میان فعالین این جنبش، گرایشات سیاسی گوناگونی چه در زمینه مسائل نظری و استراتژیک و چه در زمینه مسائل تاکتیکی و نیز نحوه تشکلیابی طبقه کارگر وجود دارد. ولی هیچ‌یک از این اختلافات نباید مانع همکاری، هماهنگی و وحدت طبقاتی کارگران برای سازماندهی خود در برابر سرمایه‌داران و رژیم حامی آن‌ها شود. آنچه در این میان اهمیت دارد ایجاد تشکلهای مستقل و توده‌ای کارگران است. مستقل از دولت، سرمایه و احزاب و متکی بر اراده‌ی آزاد خود کارگران. اینکه این تشکل چه اسمی دارد و چگونه عمل می‌کند تنها به خود کارگران و تصمیم جمعی آن‌ها بستگی دارد و نباید از بیرون به شیوه دستوری تشکل خاصی را حفته کرد. در این میان اگر چه در سال‌های اخیر در میان تشکلهای کارگری و یا جریان‌های مدافع کارگران در داخل و خارج قدم‌های مثبتی برای همکاری برداشته شده است اما هنوز این تلاش‌ها چنان‌که باید وسیع و موثر نبوده و لازم است که هم تشکلهای و هم فعالین جنبش کارگری قدم‌های جدیدتر و موثرتری برای غلبه بر فرقه‌گرایی و به نفع منافع کل طبقه بردارند. طبقه کارگر تنها از طریق سازماندهی توده‌ای و مستقل خود است که می‌تواند به فاعل اصلی صحنه سیاسی ایران تبدیل شود. این مسئله نه تنها به خاطر نقش کلیدی طبقه کارگر برای فرود آوردن ضربه نهایی بر پیکر رژیم بحران زده جمهوری اسلامی ضرورت دارد، بلکه هم-

روز جهانی طبقه ...

آگاهی و همبستگی جنبش کارگری نیاز دارد. عدم پاسخ مناسب به این نیاز واقعی در لحظه‌ی سیاسی جاری در کشور ما، گناهی نابخشودنی است که بیش از هر چیز بر منطق فرادستی یک گفتمان معطوف به رهایی کارگران آسیب می‌زند. طبقه‌ی کارگر کشور ما باید با همه قوا بپاخیزد، نه صرفاً به علت شرایط و تعادل قوای شکننده‌ی کنونی جنبش، بلکه برای پیش‌گیری از روزهای سیاهی که می‌تواند در اثر شکست این جنبش نصیب همه از جمله کارگران شود.



= با ما ارتباط بگیرید =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو - تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@tvbarabari.com

علیه ستم جنسی

<http://rahekaregar.com/feminism>

راه کارگر خبری

<http://rahekaregar.com/news>

تلفن 66851310 - 40 - 49

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در

بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای

نهادهای سازمان طرح میشوند.

مقالات با امضای فردی و یا مطالب

مطروحه در مصاحبه ها لزوماً مواضع

سازمان ما نیستند .

یافته، و از محدوده‌ی اقتصاد امریکا به اقتصاد کشورهای دیگر تسری یافته است. بحران کنونی بنا به مختصات این یا آن کشور سرمایه‌داری اثرهای مخرب ویژه‌ی خود را بر جا گذاشته است. دولت‌های سرمایه‌داری به جای ترمیم آسیب‌های وارده بر شهروندان ناشی از بحران این نظام، همچون عصبانی در دست سرمایه‌داران عمل کرده‌اند و در اختصاص سرمایه عمومی جامعه به سرمایه‌داران بخش مالی و بانکداران درنگ نورزیده‌اند. تنها، پی-آمدهای ناشی از بحران از دست دادن مسکن در امریکا در زندگی چند میلیون شهروند امریکا، چنان ابعاد سهمگینی داشته است که تنها با بلایای طبیعی نظیر توفان کاترینا قابل مقایسه است. بحران اقتصادی سرمایه‌داری، مشروعیت تبلیغات گر کننده آوازگران این نظام را، که پیش‌تر آهنگ بد نوای "پایان تاریخ" را سر داده بودند، زیر سوال برده است. بحران اقتصادی سرمایه‌داری، شرایط مساعدی را برای برآمد یک گفتمان سوسیالیستی استوار بر دموکراسی مشارکتی، اندیشه‌ی زیست محیطی و فمینیستی فراهم ساخته است؛ و فوروم‌های اجتماعی همچون نیروی مادی مبارزه علیه سرمایه‌داری امیدهای فراوانی برانگیخته است. جهان بیش از هر زمان دیگری تشنه‌ی برنامه‌هایی است که پیش‌تر آزادی، دموکراسی و همبستگی انسانی باشند.

اول ماه مه، در کشور ما در شرایطی فرا می‌رسد که جنبش اعتراضی گسترده‌ی مردم سرپای جامعه ما را در نوردیده است. و تا همین جا به عنوان یک حرکت تاریخی در کنار انقلاب مشروطه، ملی شدن صنعت نفت و انقلاب بهمن جایگاه خود را تثبیت کرده است. این جنبش غرور انگیز که در واکنش به تقلب سازمان‌یافته دستگاه ولایت رژیم پا گرفت، به سرعت بر اثر ابعاد حیوانی سرکوب رژیم، رادیکالیزه شده و نماد اصلی نظام حاکم یعنی ولی فقیه را نشانه رفته است. این جنبش بیم و امیدهای فراوانی برانگیخته است و اگر بتواند بر کاستی‌های خود چیره شود می‌تواند تومار حیات رژیم اسلامی را در هم پیچد.

این جنبش بر اثر سرشت استبدادی نظام سیاسی حاکم، خصلت همگانی دارد و لایه‌ها و بخش‌های مختلف جامعه ما در آن مشارکت دارند. و بخشی از این مردم معترض را کارگران و لایه‌های تهی‌دست جامعه تشکیل می‌دهند. معهدا نباید فراموش کرد که طبقه کارگر به مثابه‌ی یک نیروی متمایز اما همپسته با سایر جنبش‌ها در این خیزش بزرگ نقش‌آفرینی نمی‌کند.

خطاست هر آینه جنبش کارگری نسبت به سایش استبداد سیاسی بی تفاوت بماند و صرفاً بر مطالبات رفاهی اقتصادی خود پافشاری کند؛ همچنان که اشتباه فاحشی است که نسبت به جهت، راستا و نتایج این جنبش بی تفاوت بماند. جنبش کارگری باید همچون مدافع بی تزلزل حقوق همه محرومان، زنان، خلق‌های تحت ستم، و پرنسیپ‌های اساسی دموکراسی عمل کند. اگر جنبش کارگری در صحنه‌ی سیاسی کشور ما، بی‌سازمان نظر مگر منفعل ظاهر شود، تردیدی نباید داشت که دیگران مهر و نشان خود را بر جنبش اعتراضی جاری خواهند کوبید. از این رو طبقه کارگر به آزادی همچون تامین یک زندگی در خور شان انسانی هم‌هنگام نیاز دارد. انتشار منشور مطالبات حداقلی کارگران توسط چند تشکل کارگری در ایران و بیانیه تشکل‌های مستقل جنبش کارگری در مورد حداقل دست‌مزدها در سال 89، اقدام‌هایی لازم و امیدبخش، و پاسخی مناسب به این نیاز صحنه‌ی سیاسی است، هر چند هنوز با آمدن طبقه کارگر با قامت افراشته‌ی خود به عرصه‌ی پیکار گام‌های بزرگی فاصله دارد.

اگر چه جنبش کارگری با هویت مستقل خود در صحنه‌ی نبرد به ایفای نقش نمی‌پردازد، با این همه در آینده‌ی نزدیک، اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها - که درون مایه اصلی آن چیزی جز حذف خدمات عمومی دولت و فرجه کردن پایه حمایتی رژیم نیست- دست‌مزدهای ناچیز، رشد تورم و اثرات مخرب آن بر زندگی کارگران، سرکوب لجام گسیخته، تبعیض و بی حقوقی آشکار سیاسی و فرهنگی، می‌تواند شرایط مساعدی برای داغ کردن مبارزه طبقاتی در کنار مبارزه ضد استبدادی فراهم سازد.

برای رویارویی با این شرایط دشوار و سخت، جنبش کارگری کشور ما بیش از هر چیز به سلاح تشکل نیاز دارد. بدون سازمان‌یابی در مقیاس بزرگ، نه می‌توان مبارزه‌ی موثری علیه رژیم اسلامی به پیش برد، و نه می‌توان دستاوردهای حاصله را تثبیت یا حفظ کرد. امر تشکل و سازمان‌یابی البته بدون شروع از نقطه‌ی تولید یعنی محل تمرکز طبقه بی معنا است، با این حال باید دامنه‌ی آن از سطح تولید فراتر رفته و محل زیست کارگران را در بر گیرد. این جا مکانی است که کارگران می‌توانند با زنان، بیکاران و جوانان پیوند برقرار کنند و یک جنبش اجتماعی نیرومند بر پا سازند.

برپایی جمعی از بخش‌های مختلف کارگران نه تنها دامنه‌ی مبارزه جنبش جاری را گسترده‌تر می‌سازد بلکه به نوبه‌ی خود امکان پیروزی آن را تضمین می‌نماید. جنبش اعتراضی کشور ما بیش از هر زمان دیگر به درایت،

اهمیت همبستگی در پیکار

ساز. چرا که اکنون بحث رابطه جنبش کارگری و جنبش ضد استبدادی بیش از پیش در مدنظر قرار گرفته و معلوم می شود که بدون پیوند تنگاتنگ آن ها، امیدی بر درهم شکستن ماشین استبداد و پیروزی جنبش با تکیه صرف بر نبردهای خیابانی وجود ندارد. گویانکه خود نبردهای خیابانی بسیار مهم هستند ولی حتی تداومشان در گرو نقش آفرینی طبقه کارگرو مزدحقوق بگیران در ساختارهای اقتصادی واداری و فرهنگی و... است. با این وجود همانطور که اشاره شد، نباید فراموش کرد که توجه به مزدحقوق بگیران از زاویه های گوناگون و از منظر گفتمان های مختلف صورت می گیرد. در گفتمان ولایت طلبان اصلاح طلب و مشروطه خواه و لیبرالهای مذهبی، رویکرد آن ها به کارگران و معلمان و... به عنوان نیروی فشار برای عقب راندن جناح حاکم و ابزار چانه زنی برای تقسیم قدرت و سازش با آن صورت می گیرد. در نزد تئولیبیرالهای غیراسلامی که آمالشان ایجاد پیوند ارگانیک تریا نظام جهانی سرمایه داری است، مبارزات طبقه کارگرو سوسیالیزم و حقوق بگیران نیز باید در خدمت اهداف تئولیبیرالی و خروج نظام سرمایه داری از بحران سیاسی و اقتصادی ساختاری قرار بگیرد. جایجانی قدرت از فراکسیون بی فراقسیون دیگر روزوازی، و ایجاد هم خوانی بیشتر با نظم جهانی سرمایه داری اساس خواست و برنامه آنان را تشکیل می دهد. اما طبعاً از منظر گفتمان آزادی و برابری اجتماعی، کلیه مزدحقوق بگیران و همه استثمارشوندگان، نه فقط درگیر استبداد حاکم هستند، بلکه هم چنین درگیر مبارزه با نظام طبقاتی و تبعیض آمیز حاکم هستند. آنها برای نفی استثمار و برادری مزدی و استقرار آزادی و برابری اجتماعی مبارزه می کنند و جز درهم شکستن نظم حاکم راهی برای رهائی خود ندارند

در رابطه با هدف فوق بی شک مقابله با پراکندگی و گسست های موجود در میان این نیروی اجتماعی بالقوه تعیین کننده، که می توان گفت بزرگترین مانع (ودشمن) فعلیت یافتن ظرفیت های نهفته در طبقه بزرگ مزدحقوق بگیر و همه استثمارشوندگان و همه طردشدگان با یا بی مزده شمار می رود. از اهمیت بی همتائی برخوردار است. بی شک تکثر و تنوع در صفوف این طبقه پدیده از ویژگی های بارز آن است که تنها با گرد آمدن حول منافع پایه ای و مشترک می توانند علیرغم تنوع و تکثرات موجود، اتحاد بزرگ خود در برابر سرمایه و استبداد را بوجود آورند. در این راستا طبعاً روز کارگر و سبب رزمندگی نهفته در آن، فرصت مناسبی است برای تقویت همبستگی در صفوف پراکنده آن. گرچه در همین جا باید تأکید کرد که بویژه در شرایط انباشت بحران و تشدید وخامت شرایط زندگی، فی الواقع هر روز روز کارگر محسوب می شود و هر روز فرصتی است برای مبارزه و پیشروی و به همین دلیل روز کارگر صرفاً بهانه ای است برای ایجاد آرایشی پایدار تر برای نبردهای آنی و پیش رو که در آن تقویت همبستگی و مبارزات همبسته اهمیت نخستین را دارد. علاوه بر اهمیت پیام همبستگی طبقاتی و انسانی موجود در روز کارگرو تأکید بر اشتراکات این نیروی اجتماعی عظیم، معضل بزرگ دیگر یافتن حلقه های مشترک و وسیع کننده و اتخاذ آنگونه تاکتیک ها و اقداماتی است که بتواند به طور واقعی به این همبستگی مادیت بخشد و به هدف فوق یاری رساند. البته در داخل کشور که فعالان و نیروهای دخیل در جنبش در شرایط و فضای سخت و سنگین سرکوب قرار دارند، خود کارگران و فعالین ذی صلاح ترین عناصر برای دست یافتن به راه کارها و اقدامات معطوف به تقویت همبستگی هستند. اما برخلاف آن که تصور آنهایی که خود را بخشی از جنبش اجتماعی مزدحقوق بگیران و از حامیان قاطع و پیگیر همبستگی کارگران و زحمتکشان می دانند و سهم خود برای خروج از وضعیت پراکندگی مزمن تلاش و مبارزه می کنند و در تقویت صفوف همبسته آن بکوشند. آنها با بهره گیری از امکانات فضای بیرون از سرکوب و با توجه به پیوستگی بیش از پیش جنبه داخل و جنبه خارج و درنگاهی کلان تریه خود به مثابه بخشی از این جنبش، خواهند توانست سهم شایسته ای در تقویت همبستگی و گفتمان مستقل جنبش آزادی و برابری اجتماعی داشته باشند و قبل از هر چیز از طریق شکل دادن به خود به مثابه بخشی همبسته و مبارز از این جنبش و در فائق آمدن بر پراکندگی و تشتت در میان خود. آن ها می توانند با سازمان یابی به مثابه بخشی از جنبش ضد استبدادی و ضد سرمایه داری الگوی مثبت و تأثیرگذاری را ارائه کنند. بنظر من اگر این نیروها و محافل و افراد و... در کنار تلاش های معمول و سنتی خود، اما به موازات آن به یک سری اقدامات و همسوئی های عملی و مشترک ولو حداقلی، ولی با مشارکت حداکثری طیف گسترده ولی پراکنده نیروهای مدافع جنبش کارگری مبادرت ورزند، می توانند بسهم خود گام عملی و مثبتی در جهت ابراز همبستگی بردارند. البته اگر عزمی برای آن وجود داشته باشد و خود را از ورطه و چرخه معیوب همه با هیچ (= باز برچترن و یا هیچ چتر دیگری) بیرون بکشیم و به اشتراکات و منافع کلان بیاوریم، آنگاه مساله عملیاتی کردن ایده فوق نباید چندان کار دشواری باشد. پیشنهادات زیر که می تواند با پیشنهادات دیگری جایگزین و یا تکمیل شود، برپایه هدف فوق تنظیم شده است. پیشنهاداتی که هم سهل هستند و شدنی، و هم بدلیل عملکرد

علیرغم جو سنگین سرکوب و احتمال ضعیف وقوع حرکت های علنی و گسترده توسط تشکل های کارگری مستقل به مناسبت اول ماه مه؛ ولی از زاویه دیگری، فضای سیاسی ملتبه ناشی از جنبش ضد استبدادی و آزادخواهانه، توجه بخش هائی از نسل جدید و جوانان و فعالین سیاسی به عرصه جنبش کارگری برانگیخته شده است که دارای اهمیت است. یعنی ما با وضعیت متناقضی روبرو هستیم: هم سرکوب و دشواری شکل گیری اعتراضات گسترده، و هم فضای ملتبه ناشی از یک جنبش عمومی ضد استبدادی و وجود حساسیت و طرح بحث پیرامون نقش طبقه کارگر در پیروزی و موفقیت این جنبش در میان نسل جوان و فعالان جنبش ضد استبدادی. چنین رویکردی در میان نسل جدید به دلیل اهمیت داخلی و جهانی طبقه کارگر و با توجه به نقش کارساز کارگران و کارکنان شاغل در عرصه های تولیدی و خدماتی و...، در سرنوشت جنبش سیاسی ای که با سرکوب گسترده و روزافزونی مواجه شده، محسوس است. هم چنین با بازخوانی تجربه انقلاب بهمن و نقش کارگران در آن، در کنار بحران اقتصادی و بیکاری و حذف پارانها ها و... این که در سال جدید احتمال گسترش و دامن گرفتن جنبش برای اعتراضی افشار و زحمتکش حول مطالبات اقتصادی - صنفی می رود، نیز عامل دیگری برای تقویت توجه روزافزون به مسائل کارگری است. ناموزونی ها و نارسائی های جنبش کنونی و اهمیت روزها و مناسبت های مستقل مردمی در تداوم مستقلانه آن، وجه دیگری از دلایل این رویکرد است. بی شک بوجود آمدن چنین فضائی، زمینه خوبی برای تقویت صفوف مدافعان جنبش کارگری و پرورش نسل تازه ای از نیروهای متمایل به چپ و جنبش کارگری فراهم می کند. گرچه این رویکرد به طبقه کارگر با توجه به وجود گفتمان ها و گرایشات طبقاتی گوناگون در صفوف جنبش، شامل جهت گیری ها و اهداف متفاوت و بعضاً متضادی نسبت به جنبش کارگری است؛ میرحسین موسوی برای تقویت مواضع خود در برابر فشار سنگین حریف، در سخنان خود و پیش از بیکار - به اهمیت کارگران و معلمان و پیوند مطالبات و شعار آزادی و عدالت انگشت تأکید نهاده است که طبعاً موجب طرح گسترده تر این مسأله در میان حامیان و افشار وسیع موجود در صفوف موسوم به جنبش سبز شده است. هم چنین طرح ضرورت گره زدن مسائل اقتصادی و معیشتی با مسائل سیاسی که مدتی است در مرکز بحث های حول وحوش آسیب شناسی جنبش در میان فعالان و نسل جوان آن قرار گرفته است. این پرسمان بویژه پس از ماجرای نقد بر انگیز 22 بهمن که جنبش موجود نتوانست در برابر فشار سرکوب حاکمیت عرض اندام کند، اهمیت بیشتری یافته و بستروزمینه مساعدی شده است برای شکل گیری فضای ذهنی مناسب در مورد اهمیت طبقه کارگر و روز جهانی کارگر. توجه بیشتر به روز کارگر و بطور کلی به نقش و اهمیت طبقه کارگر و مبارزات آن و تلاش برای سمت و سود دادن به آن فقط در عرصه داخلی و از سوی حامیان جنبش "سبز" مطرح نشده، بلکه از سوی قدرت های خارجی و فعالان ایرانی نزدیک و همسوی آنها نیز مطرح شده است. چنان که رسانه های خارجی که داری بردمؤثری در داخل هستند و مشغول جنگ و گریز تبلیغاتی-سیاسی با حاکمیت اسلامی، نیز بسهم خود و البته از منظر اهداف و مقاصد خویش، در مطرح کردن بیشتر این موضوع در میان نسل جدید بی تأثیر نیستند. در کنار آن ها کسانی مثل محسن سازگارا که مدعی است روزی چندین هزار امیل از داخل کشور پیرامون اوضاع و احوال جنبش و شعارها و تاکتیک ها و سایر مسائل آن دریافت می کند و توسط ده پانزده نفر آن ها را دسته بندی می کند و در سخنان روزانه خود به پیشنهاد کنندگان ارائه می دهد، نیز نمونه ای از سهم عوامل یاد شده در برانگیختن حساسیت عمومی نسبت به ماه مه و جنبش کارگری است. بنابراین می توان گفت که امسال علاوه بر مدافعان و فعالان کارگری و نیروهای چپ که به طور سنتی از حامیان جنبش کارگری و اول ماه مه بشمار می رفته اند، می توان دید که حساسیت به روز کارگر و بطور کلی اهمیت طبقه کارگر در قیاس و در تمایز با سالهای گذشته مورد توجه لایه ها و افشار دیگری نیز قرار گرفته است. این که نتیجه خروجی این فضا چه باشد و بطور عملی چه حرکتی و یا چه گستره ای از آن به بیرون به تراود، بحث دیگری است و مشمول مقوله احتمالات و عوامل گوناگونی چون توازن نیرو است. ممکن است در کوتاه مدت - به مناسبت روز کارگر - بدلیل وجود همان فضای سنگین سرکوب، حرکت ملموس و گسترده ای هم صورت نگیرد. اما این نه نافی فضای یاد شده است و نه موجب نادیده گرفتن تأثیرات مهم آن در فرجه زمانی میان مدت و بلندمدت نسبت به اهمیت و نقش کارگران و مزدحقوق بگیران به مثابه یک طبقه فرارونده و سرنوشت

همان بینش های حداکثری و تنها خود را دیدن، ممتنع محسوب می شوند:

چگونه می توانیم گامی به آرزوی همبستگی نزدیک تر شویم؟

بسوی برگزاری ماه مه از نوعی دیگر!

پیشنهاد چهارگانه زیر به عنوان یک نمونه، در راستای برداشتن یک گام عملی برای همبستگی و بسترسازی برای پیشروی های بعدی است: این پیشنهادات قبل از هر چیز بر آن است هم چون رشته یاربسمان مشترکی، حلقات حرکات پراکنده و موجود در میان جریانات چپ و مدافع جنبش کارگری در خارج از کشور را که بطور طبیعی هر سال بهمن مناسبت در گوشه و کنار عالم و بعضاً در همراهی با کارگران کشور میزبان صورت می گیرند و کم هم نیستند بهم مرتبط کند و این حضور را با پاری گرفتن از همبستگی آنها پررنگ تر و پر دامنه تر نماید. بنابراین پایش روی هوا و بر "لاوجود" نیست، برعکس تشکل ها و محافل و کانون ها و شبکه های گوناگون و افراد و سازمان ها و ... باهمه تنوعاتشان و آنگونه که هستند در حکم خشت ها و سنگ بناهای آن بشمار می روند. سنگ بناهایی که هم، در طی این سالیان بوجود آمده اند و بیادک بند نیستند وهم، همواره در حال بوجود آمدن و زایش هستند. اگر بتوانیم نخ ورشته ای پیدا کنیم که این حلقات واقعا موجود و در حال بوجود آمدن را به هم گره بزند، آنگاه ما با شبکه ای تشکل شده از حلقات و نیروهای گوناگون مواجه می شویم که ظرفیت های محدود و ذاتی ناشی از پراکندگی و منزوی بودن هر کدامشان را بر طرف می کند و به آنها ظرفیت های تازه ای تزریق می نماید. آنگاه بدون آنکه صدای مستقلی را تحت فشار قرار داده باشیم، در عین حال نوا و کربزگی را به همراه آنها بوجود می آوریم. بی شک گشودن کانالی ولوتنگ و یاریک بین این ظروف و حلقات منفرد آنها را به ظروف و حلقات مرتبط باهمی تبدیل می کند که به مثابه شبکه ای بزرگ و مرکب از حلقات و شبکه های کوچک تر و بی شمار، به آنها ابعاد و معنای تازه ای می دهد. که می توان آن را جلوه ای از بروز همبستگی و حضور نسبی و ملموس مدافعان گفتمان آزادی و برابری نامید. اگر کلیت آن پذیرفته شود، مساله مهم دیگریافتن حلقات مشترک و برخاسته از وضعیت عینی و دارای پتانسیل بسیج کنندگی است که به عنوان نقطه عزیمت تلقی می شوند. این نقطه عزیمت یا همان رسمانی که قرار است وظیفه اتصال اولیه به حلقات پراکنده را به انجام رساند می تواند دربرگیرنده اقدامات زیر باشد:

الف- ایجاد یک سایت ویژه برای انعکاس ممکن و هر چه وسیع تر تمامی آکسیون ها و بیانیه ها و پوسترها و اخبار مهم ماه مه که توسط طیف نیروهای متعلق به گفتمان آزادی و برابری صورت می گیرد و در صورت امکان درج اخبار این المللی مربوط به این روز، بنابراین اشتراک در بازتاب همه این رویدادها و همکاری آنها خود اولین حل متصل کننده است.

ب- گزین یک لوگو و یا پوستر به مثابه آرم و نشانه مشترکی که همه تشکل ها و گروه ها و محافل و شبکه های جوانان و منفردین و همه جریانات همسو و علاقمند به درج آن در سایت ها و نشریات و وبلاک های خود مبادرت بکنند.

ج- تلاش برای توافق حول حداقل یک شعار مشترک (و اگر بیشتر هم شدجه بهتر) از میان شعارهای موجودی که فردو گروه و جریانی- صرف نظر از نوع بیان و فرمول بندی- آن را بخشی از مواضع و شعارهای خود می داند و برجسته کردن داوطلبانه آن توسط تمامی این جریانات.

د- ایجاد مراسم و جشن بزرگداشت پالتاکی این روز.

در هر حال، هر گام و پیشنهادی در این راستا مثبت و مفید خواهد بود و بهترین حالت نیز طرح و پیش بردن توسط تشکل ها و افراد و نیروهای فراسازمانی و مستقل است. حلقات- بسته به میزان توافق- می توانند کم یا زیاد شوند، ولی بطور کلی بهتر است از حداقل ها شروع کرد. حتی اگر پیش از یک حلقه مشترک هم یافت نشود همان یک حلقه هم مفید خواهد بود. سازمان ها و گروه های سیاسی نیز می توانند به سهم خود در ایجاد و دامن زدن به شکل گیری این شبکه ها و تقویت همبستگی در میان نیروهای مدافع کارگران و زحمتکشان در نقاط گوناگون جهان نقش شایسته ای داشته باشند. مهم رویاندن این جوانه در مزرعه مشترک است (مزرعه بالقوه ای که بیش از آنکه موجود باشد باید با همکاری و همسوئی به وجود بیاید) و همین می تواند گام جدید و متمایز کننده ای در مقایسه با نوع برگزاری مراسم های منفرد سال های قبل و گامی ولو کوچک در راستای تقویت همبستگی مدافعان گفتمان آزادی و برابری و خارج کشور باشد. ضمناً این گونه اقدامات می تواند و باید از طریق بهره گیری از سایت های اجتماعی راه خود را به میان جوانان و نسل جدید و داخل بگشاید. باید برای بازتاب دادن آن در میان نسل جدید و کارگران و مزد و حقوق بگیران کوشید با بهره گیری از انواع امکانات ارتباطی کوشید.

چنانکه مشهود است در اتخاذ این نوع تاکتیک، واقعیت پراکندگی، ضرورت حرکت به سوی همبستگی و اهمیت آن، عزیمت

از حداقل ها، احترام به پلورالیسم و عقاید هر جریان در نظر گرفته شده است.

دربانی فشرده:

- برای مادیت بخشیدن به هدف مورد توافق یعنی همبستگی، باید از گام های ممکن- مثلاً موارد پیشنهادی فوق- حرکت کرد. و از طریق ایجاد حرکت و تلاش برای تغییر توأم محیط و خود، بسترسازی های ژرف تر بعدی را فراهم ساخت. منطق حاکم بر این فرآیند ساده و قاطع است:

- قرار نیست که هیچ جریانی بسود دیگری از اهداف و برنامه اخص خویش بگذرد. همانطور که قرار نیست مواضع اخص خود را به هیچ کس و جریان دیگری تحمیل کند و آن را شرط همکاری عنوان نماید.

- اگر قرار باشد هر حرکتی، تاجانی که ممکن است سراسری و گسترده باشد، بدیهی است که آن را نمی توان بر پایه اختلافات و مواضع اخص این یا آن گروه بنا کرد. برعکس نکته کلیدی در این نوع سازمان یابی همانا تکیه بر حلقاتی مشترک در میان وسیع ترین نیروهای متعلق به طیف کارگران و زحمتکشان و با در نظر گرفتن تنوعات و گرایشات گوناگون آن است.

- برای سازمان یابی شبکه ای، مختصات بسیاری را می توان ذکر کرد. اما دویوزگی مهم این نوع سازمان یابی عبارتند از: در نظر گرفتن واقعیت توأم تکترو اشتراکات، و دیگری خصلت باز بودن و خود گستری شبکه ها. به نحوی که همواره دارای ظرفیت گسترش و پیوستن حلقات و گره های تازه به شبکه هستند بدون آنکه نیازی به پذیرش واسم نویسی داشته باشند.

- چنین حلقاتی با بهره گیری از امکانات امروزین ارتباطی می توانند به هم آهنگ کردن اقدامات عملی و نیز مبادله فکر و اندیشه پیرامون معضلات واقعی جنبش بپردازند.

- برای اینکار تنها کافی است که هر گروه و محفل و کانون و تشکل و یا فرد خود را به مثابه حلقه و گره ای از این شبکه یا شبکه ها بداند. حلقه ای که ضمن حفظ خود ویژگی اش، از طریق حلقه و یا حلقات مشترک به بخشی فعال و اثر گذار در شبکه تبدیل می شود.

- واقعیت آن است که امروزه سازمان یابی های سنتی در فرآیند کردن خود و ادعای ایجاد جنبش های بزرگ به بن بست رسیده اند. و این در حالی است که جنبش داخل کشور لااقل از این نظر- نوع سازمان یابی- در مقایسه با نیروهای خارج کشور که هم چنان در اشکال به بن رسیده در جا می زیند- پیشرو تر و تنظیمی رسند. ما حداقل در این عرصه باید از آن ها بیاموزیم (و البته در موارد گوناگون دیگر هم). از آنجا که در خارج از کشور تنگناها و فشارهای گوناگونی وجود دارند که مانع از عرض اندام لازم جنبش می شوند وجود ندارد، از این رو به نمایش درآمدن همبستگی مدافعان آزادی و برابری اجتماعی و مدافعان جنبش کارگری به مناسبت اول ماه مه و در روزها و ماه های پرالتهاب آنی، در خارج از کشور اهمیت بیشتری می یابد. امری که مستلزم کاربرد آن نوع سازمان یابی است که بتواند نیروی هر چه وسیع تری را برای حمایت از جنبش داخل کشور و تقویت اردوی آزادی و برابری اجتماعی به میدان بکشد.

= ساعات پخش تلویزیون برابری =

برنامه تلویزیون برابری روی شبکه تلویزیون " پیام افغان " از این پس به ترتیب زیر از ماهواره های هات برد و تله استار پنج پخش می شود:

ماهواره هات برد در ایران و اروپا :

جمعه ها ده و نیم تا یازده و نیم صبح به وقت ایران برابر با ساعت هشت تا نه صبح به وقت اروپای مرکزی.

پازپخش آن؛ همان روز جمعه ساعت شش و نیم تا هفت و نیم بعد از ظهر به وقت ایران و ساعت چهار تا پنج بعد از ظهر به وقت اروپای مرکزی.

ماهواره تله استار پنج در آمریکا و کانادا:

پنجشنبه ها یازده تا دوازده شب به وقت ونکوور و لس آنجلس و پازپخش آن؛ جمعه ساعت هفت تا هشت صبح.

اینترنت :

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای، می توانید از طریق اینترنت نیز برنامه های تلویزیون برابری را مشاهده کنید.

1- بطور زنده در ساعات ذکر شده، در سایت تلویزیون پیام افغان

www.payameafghantv.com

2- به صورت آرشیو، در سایت تلویزیون برابری و نیز سایت راه کارگر

www.radiobarabari.com

www.rahekaregar.com

قطعنامه مشترک تشکل های کارگری به مناسبت روز جهانی کارگر

۷- ما ضمن محکوم کردن هرگونه تعرض به اعتراضات کارگری و اعتراضات مردمی، اعتراض به هرگونه بی حقوقی و ابراز عقیده را حق مسلم و خدشه ناپذیر کارگران و عموم مردم می دانیم،

۸- ما خواهان لغو کلیه قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان و تضمین برابری کامل و بی قید و شرط حقوق زنان و مردان در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی هستیم،

۹- ما خواهان برخورداری تمامی بانزشتگان از یک زندگی مرفه و بدون دغدغه اقتصادی و رفع هرگونه تبعیض در پرداخت مستمري بانزشتگان و بهره مندی آنان از تامین اجتماعی و خدمات درمانی هستیم،

۱۰- کار کودکان باید محو گردد و تمامی کودکان باید جدای از موقعیت اقتصادی و اجتماعی والدین، نوع جنسیت و وابستگی های ملی و نژادی و مذهبی از امکانات آموزشی، رفاهی و بهداشتی یکسان و رایگانی برخوردار شوند،

۱۱- ما بدینوسیله پشتیبانی خود را از تمامی جنبش های اجتماعی آزادی خواهانه اعلام می داریم و دستگیری، محاکمه و به زندان افکندن فعالین این جنبش ها را قویاً محکوم می کنیم،

۱۲- ما ضمن اعلام حمایت قاطعانه از مطالبات معلمان، پرستاران و سایر اقتشار زحمتکش جامعه، خود را متحد آنها می دانیم و خواهان تحقق فوری مطالبات آنان هستیم،

۱۳- ما بخشی از کارگران جهان هستیم و اخراج و تحمیل هرگونه تبعیض بر کارگران مهاجر افغانی و سایر ملیت ها را به هر بهانه ای محکوم می کنیم،

۱۴- ما ضمن قدردانی از تمامی حمایت های بین المللی از مبارزات کارگران در ایران و حمایت قاطعانه از اعتراضات و خواسته های کارگران در سراسر جهان خود را متحد آنان می دانیم و بیش از هر زمان دیگری بر همبستگی بین المللی کارگران برای رهایی از مشقات نظام سرمایه داری تاکید می کنیم،

۱۵- اول ماه مه باید تعطیل رسمی اعلام گردد و در تقویم رسمی کشور گنجانده شود و هر گونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسم این روز ملغی گردد.

زنده باد اول ماه مه زنده باد همبستگی بین المللی کارگران

۱ مه ۲۰۱۰ - ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۹

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه
سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه
اتحادیه آزاد کارگران ایران
هیئت بازگشایی سندیکای فلز کار و مکانیک
هیئت بازگشایی سندیکای کارگران نقاش
انجمن صنفی کارگران برق و فلز کار کرمانشاه
کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری
کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری
انجمن دفاع از کارگران اخراجی و بیکار سقز
شورای زنان



اول ماه مه روز همبستگی بین المللی طبقه کارگر و روز اعتراض جهانی کارگران به فقر و فلاکت و نابرابری است. در این روز میلیونها کارگر در سراسر جهان دست از کار می کشند، خیابانها را به تسخیر خود در می آورند و با اعلام خشم و انزجار از مصائب بی شماری که نظام سرمایه داری بر بشریت تحمیل کرده است، رهائی از ستم و استثمار و بر پائی دنیایی بهتر را فریاد میزنند.

طنین اعتراض به مشقات نظام سرمایه داری و برابری خواهی کارگران در اقصی نقاط جهان در حالی در روز اول ماه مه پهنه گیتی را در برمیگیرد که علاوه بر ممنوعیت برگزاری مراسم این روز در ایران، هم اکنون بسیاری از کارگران برگزار کننده مراسم اول ماه مه سال ۸۸ یا به زندان محکوم شده اند و یا در معرض صدور احکام سنگین قضائی قرار دارند و دهها تن از فعالین و رهبران کارگری به جرم برپائی تشکلهای کارگری و دفاع از حقوق انسانی شان در زندانها بسر میبرند.

تحمیل چنین ابعاد وحشتناکی از بی حقوقی اجتماعی بر کارگران ایران در شرایطی است که سیستم سرمایه داری ایران پس از گذشت سه دهه از انقلاب بهمن ۵۷، دستمزد کارگران را به یک چهارم میلغ زیر خط فقر تقلیل داده و با عدم پرداخت بموقع این دستمزدها و اخراج و بیکار سازی توده های عظیمی از کارگران و رواج قراردادهای موقت و سفید امضا شرایط به غایت چپمی را بر میلیون ها خانواده کارگری تحمیل کرده است و امروزه برای تضمین بیش از پیش سود آوری سرمایه با به تعطیلی کشتادن کارخانه ها و طرح قطع یارانه ها در صدد است تا آخرین لقمه ها برای زنده ماندن میلیونها خانواده کارگری را از سفره آنان به جیب صاحبان سرمایه سرازیر کند.

اما همانگونه که ما کارگران ایران در انقلاب بهمن ۵۷ و سالهای اخیر نشان دادیم تاب تحمل اینهمه فلاکت و بی حقوقی را نخواهیم آورد و علیرغم زندان و سرکوب، پیشاپیش عموم مردم ایران در مقابل لگد مال شدن بدیهی ترین حقوق انسانی خود ایستادگی خواهیم کرد و اجازه نخواهیم داد بیش از این حق حیات و هستی ما را به تباهی بکشانند. ما تولید کنندگان اصلی تمامی ثروتها و تعامت موجود در جامعه هستیم و داشتن یک زندگی انسانی مطابق با بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز را حق مسلم خود و عموم توده های مردم ایران میدانیم.

در این راستا ما ضمن اعتراض به وضعیت موجود که از روز جهانی کارگر سال گذشته به این سو کارگران و عموم توده های مردم ایران را بیش از پیش در معرض سرکوب و تحمیل بی حقوقی قرار داده است بر تحقق مطالبات زیر پای می فشاریم و خواهان تحقق فوری و بی قید شرط همه آنها هستیم:

۱- برپایی تشکل های مستقل از دولت و کارفرما، اعتصاب، اعتراض، راهپیمایی، تجمع و آزادی بیان حق مسلم ما است و این خواسته ها باید بدون قید و شرط به عنوان حقوق خدشه ناپذیر اجتماعی کارگران و عموم مردم ایران به رسمیت شناخته شوند،

۲- ما طرح قطع یارانه ها (هدفمند کردن یارانه ها) و حداقل دستمزد ۳۰۳ هزار تومانی را تحمیل مرگ تدریجی بر میلیون ها خانواده کارگری میدانیم و خواهان توقف فوری طرح قطع یارانه ها و افزایش حداقل دستمزدها به یک میلیون تومان هستیم،

۳- دستمزدهای معوقه کارگران باید فوراً و بی هیچ عذر و بهانه ای پرداخت شود و عدم پرداخت آن بایستی به مثابه یک جرم قابل تعقیب قضائی تلقی گردد و خسارت ناشی از آن به کارگران پرداخت شود،

۴- اخراج و بیکارسازی کارگران به هر بهانه ای باید متوقف گردد و تمامی کسانی که بیکار شده و یا به سن اشتغال رسیده اند و آماده به کار هستند باید تا زمان اشتغال به کار از بیمه بیکاری متناسب با یک زندگی انسانی برخوردار شوند،

۵- ما خواهان محو قراردادهای موقت و سفید امضاء، تامین امنیت شغلی کارگران و تمامی مزد بگیران، رعایت بالاترین استانداردهای بهداشت و ایمنی کار و بر چیده شدن تمامی نهادهای دست ساز دولتی از محیط های کار هستیم،

۶- ما خواهان لغو مجازات اعدام و آزادی فوری و بی قید و شرط ابراهیم مددی، منصور اسالو، علی نجاتی و کلیه فعالین کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی و اعتراضی از زندان و توقف پیگردهای قضایی علیه آنان هستیم،



یادداشت مترجم

آن ظاهر آزادپرستانه بکناری نهاده شده و چنگال های خونین دیکتاتوری سرمایه رخ مینماید.

تاریخ طبقه مزدبگیر، که خواهان از بین بردن تدریجی استثمار در جوامع بشری است، در منطق سرمایه داران قدرت مدار می بایستی خاک خورده باقی بماند، دست کاری شود. چرا که اگر منطق مزدبگیران دست بالا را در جامعه بگیرد، از منافع سرمایه داران به تدریج کاسته میشود. سوسیالیسم قرن بیست و یکم اتفاقا درک واقعی این فعل و انفعالات است.

در کشورهای دیکتاتورزده همچون ایران، عملکرد دیکتاتوری به گونه ای است که تأثیرات مخربی بر روح و افکار انسان ها، از جمله طبقه مزدبگیر و همچنین بر تربیت و فرهنگ جامعه می گذارد. غالبا احساسات جای تعقل را می گیرد، دهان بینی جای تفکر را می گیرد و عام نگرانی جای تفحص و تحقیق را. وقایع اجتماعی، مبارزات و چالش های درون آن، نه بر اساس علت ها و معلول ها، بلکه بر اساس نیت فردی (چه خوب و چه بد) شکل می گیرند. گاه اتفاق می افتد که سنگ به زیر مرغ نهاده میشود تا به نیت خود جوجه ای تولید کند!! تاریخ نویسی عام گرایانه قدرت مداران سرمایه، مشوق چنین سطحی نگری ای هستند، چرا که این چنین بینشی به نفع آنهاست. چنین بینشی بین حرف و عمل فرق قائل نمیشود. هم شکلی ظاهری را هم شکل بودن باطنی نشان میدهد. دو فلسفه جدا از هم را - فلسفه طبقه سرمایه دار و فلسفه طبقه مزدبگیر - یکسان نشان میدهد. دو راه متفاوت برای رسیدن به آزادی، عدالت اجتماعی و خواسته های مدنی را پیشنهاد نمی کند. به دلیل آنکه احساس قدرت می کند، سیاست همه با هم را پیشنهاد می نماید. قربانیان دیکتاتوری با نیت های فردی خود به آن لیبیک می گویند. آخر اگر حل مسائل به این آسانی بود که به این همه سرکوب و کشتارهای بی رحمانه نیاز نمی بود و زندان ها بپا نمیشد و انواع و اقسام دستگاه های شکنجه اختراع نمیگردید.

تاریخ خاک خورده گان، تاریخ دغدغه ها، مبارزات و کشمکش های طبقه مزدبگیر جامعه است. از این جهت دست کسانی را که میخواهند آنرا خاک رویی کنند، بشدت میفشرد، حتی اگر در بیان این تاریخ اختلافات نظر هم موجود بوده باشد. هرچه روشنفکران عدالت منش این خاک رویی را با دقت بیشتری انجام دهند، جوامع بشری از جمله ایران، از معضل عامی گرایانه رها شده و تفحص و تحقیق، نه بر اساس احساسات زودگذر، بلکه بر تعقل دیرپا، بنا نهاده میشود.

جنبش مزدبگیران در بطن خود و در هر جامعه ای جنبشی است عام از یکطرف و خاص از جانب دیگر.

عامیت آن در بیان خواسته ها و آمال این طبقه است. این طبقه از اقتدار و لایه های مختلفی تشکیل شده است. بیان خواسته های مشترک در کارکنان صنعتی، کارکنان بخش خدمات، معلمان و پرستاران و... باعث همبستگی آنها شده و پیروزمند شدن آنان را سرعت می بخشد. خاص بودن این جنبش، در روش پیاده کردن آن خواسته های عام در اشکال ویژه خود می باشد. چون تشکیل انواع تشکلات مستقل مزدبگیران، رشد همبستگی طبقاتی، استفاده از اعتصابات و... جمع عام بودن و خاص بودن این جنبش سپس ایدئولوژی طبقه مزدبگیر را می سازد.

طبقه مزدبگیر در شکل ایده آل دست به نقد طبقه خود (در شکل بحث، تفحص و آگاهی یافتن) میزند، چرا که قصد دارد که ایدئولوژی فوق الذکر را در صدر جامعه خویش قرار دهد.

خاک رویی تاریخ خاک خورده گان به ما می آموزد که دموکراسی، بهینه کردن حقوق مدنی - اجتماعی زمانی واقعا در عمل به حقیقت می پیوندد که اکثریت این طبقه با آگاهی بخود اتکاء کند، استقلال طبقاتی خویش را حفظ نماید، به دام تاریخ نگاران عام گرای قدرت مدار نیفتد، همبستگی لایه های مختلف خویش را حفظ نماید و با جلب نظر اکثریت جامعه قدرت خویش را اجتماعی کند. زمانیکه اکثریت یک جامعه به قدرت برسد و به وسیله اهرم های کنترل همین اکثریت، جامعه اداره شود، آنگاه دیگر ما شاهد سوهان خورده گی، اضمحلال و تباهی نخواهیم بود.

به دیده من می بایستی دست مورخان و کسانی که قصد خاک رویی از تاریخ خاک خورده گان را دارند فشرود، چرا که آنها در پناه این کار خود، تاریخ نگاری طبقه مزدبگیر را عمومیت بخشیده و راه واقعی برای رسیدن به یک جامعه بهتر برای انسان های بهتر را، چه در

اگر تاریخ را پل ارتباط گذشته با حال و آینده بدانیم، درس آموزی از آن ناگزیر است. اگر تاریخ را برخلاف برخی گفته ها خنثی ندانیم، نویسندگان آن یعنی مورخان، اتفاقات، تغییرات و تحولات را با ایده ها و افکار خود تجزیه و تحلیل می کنند. اصولا پدیدارگشتن ایده های مختلف در جوامع بشری، نتیجه تأثیرات زندگی اقتصادی - اجتماعی آنان بر انسان ها و از جمله بر مورخان است. شاید بتوانیم تاریخ نگاری را بر دو نوع تقسیم کنیم: تاریخ نگاری قدرت مداران و تاریخ نگاری مزدبگیران جامعه (یعنی اکثریت قریب به اتفاق انسان هایی که برای زیستن مجبور هستند کارکنند و در این ارتباط استثمار شوند و نه تنها در ازای کار انجام شده پدی و یا فکری و یا هر دوی آن در کنار هم، مزد عادلانه ای دریافت نکنند، بلکه حتی بهره ای هم از خلاقیت هایی که بدست خود ایجاد کرده اند، نبرند).

تاریخ نگاری قدرت مداران غالبا عامی گراست و به تاریخ جنبش های اجتماعی به صورت عام مینگردد. و اتفاقا همین عام گرایی محملی میشود برای اینکه استثمار خویش را در پس آن پنهان سازد. برعکس، تاریخ نگاری مزدبگیران جامعه، عامی گرا نیست. مسائل جامعه را بصورت خاص و مشخص می بیند. منتقد جوامع استثمار است و در این رابطه مصائب آن را هویدا میسازد. پشت هر مسئله ای را مینگرد، عامیت آنرا بصورت خاص تجزیه و تحلیل می کند و شمشیرهای پنهان شده در پستوخانه عامی گرایان را عریان کرده و بهمه زجرکشیده گان و استثمارشدگان مینماید. تاریخ مزدبگیران در حقیقت نقد تاریخی مشخص برای مسائل مشخص را فراراه خود قرار میدهد.

آمال و آرزوهای طبقه مزدبگیر بطور مشخص در یک زندگی بهتر خلاصه شده است. برای زنده ماندن، مبارزه می کند. در این راه گام میمیرد، گام پیروز میشود و گام نیز شکست میخورد. از آنجایی که تلاش ها و چالش ها با زندگی مادی این طبقه عجین شده است، این چالش ها و تلاش ها پایان ناپذیر است و هر دم به شکلی از اشکال بازتولید میگردد. درست به همین دلیل است که قدرت مداران سرمایه دل خوشی از چنین تاریخ نگاری ای ندارند. با دستگاه های تبلیغاتی قوی خود سعی در بزیر راندن چنین تاریخ نویسانی دارند. می توان گفت که در حال حاضر تاریخ طبقه مزدبگیر، تاریخ خاک خورده گان است. قدرت مداران سرمایه برای حفظ قدرت به لحاظ عینی دریافته اند که تاریخ طبقه مزدبگیر می باید خاک خورده باقی بماند. دستگاه مغزشویی خویش را به وسیله روشنفکران به خدمت گرفته خود به کار می اندازند. از نقش رسانه های جمعی - رادیو، تلویزیون، مجلات، نشریات و روزنامه ها و... به کمال احسن استفاده می کنند و شاسی کنترل از راه دور آن را خود به دست میگیرند.

مسئله ای که تباحث به دست فراموشی سپرده شده است آن است که تاریخ نگاری عام مختص قدرت مداران سرمایه، در بطن خود دیکتاتورپرور است، گرچه ظاهری آزادپرستانه دارد. سرمایه در بطن خود برای بازتولید خود به سود مضاعف نیاز دارد. سود مضاعف نیز به نوبه خود به قدرت مداران سرمایه نقش اول جامعه را میدهد. اگر نیرویی بخواهد چنین معادله اجتماعی را برهم بزند، آنگاه

ایران و چه در جهان، نشان می‌دهند. ترجمه حاضر در این راستا تقدیم خوانندگان میشود.

مختصری در مورد نویسنده این مقاله: دان گالین رئیس Global Labour Institute است. وی در گذشته به مدت 37 سال پرزیدنت اتحادیه جهانی مواد غذایی، کشاورزی، هتل، رستوران، کیتزینگ، دخانیات، و انجمن های مزدبگیران وابسته به IUF بود. IUF یک فدراسیون جهانی است و در نود کشور شعبه دارد. این اتحادیه در سال 1920 از مجموع کارکنان شاغل در تولید و تدارکات مواد غذایی و خدمات رسانی در هتل ها و همچنین شاغلین در کارخانجات دخانیات پایه گذاری شد. دفتر IUF در شهر ژنو در سوئیس قرار دارد. سیاست ها و کارکنان این اتحادیه به وسیله اتحادیه های وابسته به آن انتخاب می گردند. اخیرا سایت "اتحادیه گرایی نوین" - www.newunionism.net - که خود را بر روی سازماندهی، انترناسیونالیسم و دموکراسی در محیط کار متمرکز کرده است، مصاحبه ای را با دان گالین در مورد "بوروکراتیسم به مثابه خطری در درون جنبش مزدبگیران" انجام داده است که خواندن آنرا توصیه می کند.

جنبش مزدبگیران چیست؟

اصطلاح جنبش مزد بگيران، در عمومي ترين شكلي كه پذيرفته ميشود، بخصوص در ايالات متحده آمريكا، به منظور رجوع به جنبش اتحاديه اي است. اما در واقع مفهوم آن گسترده تر است. از نظر تاريخي، جنبش مزدبگيران، احزاب سياسي چون احزاب مزدبگيران، احزاب سوسياليستي و سوسيال دمكرات و يا سازمان هايي كه براي مقاصد خاصي ايجاد شده اند را در بر ميگيرد. اين ها در برگيرنده تعاوني هاي مزدبگيران (در هر دو شكل توليد كننده و مصرف كننده)، بانك براي مزدبگيران، انجمن هاي آموزش، مدارس و كالج ها، سازمان هاي درمانی و رفاهی، سازمان های فرهنگی (تئاترها، كتاب خانه ها، گروه های كرخوانی و طبال، كلوب های كتاب)، فعاليت هاي تفريحي (كلوب های كوهنوردی و ورزش)، سازمان های زنان، سازمان های جوانان، سازمان های دفاع و همبستگی (جنگجویان مسلح غير ارتشی)، پایگاه های رادیو و تلویزیون، روزنامه ها و بنگاههای نشر كتاب و كتاب فروشی ها می باشند. همه اينها با هم جنبش مزدبگيران را از نظر تاريخي در بر ميگيرد. تمامی این مؤسسات نام برده شده، در تمامی کشورها به يكسان وجود ندارند. نکته مهم اما این است كه تمامی این مؤسسات با همديگر برای این بوجود آمده اند كه زندگي مزدبگيران را نه فقط در تمام وجوه آن حمايت كنند، بلكه يك جامعه جايگزين و ضد فرهنگ موجود را بنیان نهند. جنبش مزدبگيران يك جنبش اجتماعي چند وجهي است كه در خود علت و ديدگاه يك جامعه را در بر دارد. از يك ديد وسيع تر، مهمترين جزء جنبش مزدبگيران اتحاديه هاي مزدبگيران می باشد. این اولین و غالبا آخرین خطوط مقاومت جنبش مزدبگيران است كه برای دفاع و بقای خود بدان احتياج دارد. بدون اتحاديه های كارگري، ساير جنبش مزدبگيران با ايدئولوژی های مختلفی موجوديت يافت: ماركسيسم با تفاسير اتحاديه های انقلابی و محافظه كار (برخی اوقات در تضاد با هم)، دكترين سوسيال مسيحي، جنبش های آزاديبخش راديكال و غيره.

هر سازمانی وظایف و دورنمای خود را از سنت های خود استنتاج می کند، اما این سنت ها همگی دارای بنیادهای مشترکی هستند كه با خود فرهنگ مشترك هم به همراه می آورند. جوهر اصلی این فرهنگ در ارزش ها و هدف های آن انعكاس می يابد.

ارزش ها

جنبش مزدبگيران یکی از قديمی ترين جنبش هايی است كه خواستار ايجاد يك جامعه با ارزش های عالم گیر است با این هدف كه جامعه ای بوجود آيد كه به آرزوها و نیازهای انسان ها جامه عمل بپوشاند. ارزش بنيادی در چنین جامعه ای، ارزش دادن به انسان هاست. این امر مهمتر از مردن برای بقاءست. ارزش ديگر، برابری است. تمام انسان ها دارای ارزش برابر هستند و از این جهت می بایستی حقوق

يكسانی هم داشته باشند. استنتاجی كه از این مسائل ميتوان بيرون كشيد، عدالت است. قابل قبول نيست كه با عدم تقسيم قدرت به شكل عادلانه، عده ای در ثروت غوطه بخورند. و عده ای ديگر در فقر دست و پا بزنند، از گرسنگي به مرگ زودرس نايل آيند. و بالاخره تمام انسانها خواستار آزادی هستند. آزاد از استثمار و ستم، آزاد باشند كه بعنوان يك انسان رشد كنند. این ها آن ارزش هايی هستند كه موتور محرکه مقاومت در مقابل استثمار و ستم در طول تاريخ بشري بوده اند و همین هم موتور محرکه جنبش مدرن مزدبگيران است.

شاخص جنبش مدرن مزدبگيران با جنبش های بيشمار رهایی بخش در طبيعت، جهانی بودن آن است. جنبش مزدبگيران به این دليل جهانی است كه ریشه در خواست های مشترك دارد. این جنبش هيچ گونه علاقه ای به استثمار ندارد. بلكه برعكس خواستار برچيده شدن آن برای تمامی بشریت است. جنبش مزدبگيران نه فقط به خودش كمك می كند، بلكه جنبشی است برای آزادی تمامی بشریت. ارزش جنبش مزدبگيران در آن است كه دموكراسی را بعنوان يك پروسه و يك متد می بيند و نه بعنوان يك هدف نهايي.

این درك بر این اساس بنا شده است كه ابتدا و انتهای آن بهم پیوسته هستند. مثلا غيردموکراتيك مفهوم اش این است كه نمیتواند نتیجه دموکراتيك به بار آورد. از این جهت دموکراسی يك موجود زنده به حساب آمده كه پیشرفت اش در تداوم آن است.

اهداف

بطور طبيعی اهداف جنبش مزدبگيران از ارزش هایش منتج ميشود. این اهداف در مراحل مختلف متفاوت هستند:

- دفاع بلاواسطه از خواسته های اعضایش در محیط كار: مزد عادلانه، امنیت شغلی، ايجاد شرایط کاری كه سلامتی فیزیکی و روانی مزدبگيران را دربرداشته باشد، حفاظت از پایه ای ترين مسائل اجتماعي.

- ايجاد قوانین پیشرفته اجتماعي برای همه مزدبگيران كه در حقیقت اكثریت عظیم يك جامعه هستند.

- ايجاد جامعه سياسي ای كه حقوق تمامی مزدبگيران و تمامی شهروندان را تضمین نماید. مبارزات اوليه مزدبگيران از لحاظ سياسي آن بود كه حق عمومي برای رأی را بدست آورند و ديگر آن كه بتوانند به تحصیلات مجانی، آزادی مطبوعات و به آزادی انجمن ها دسترسی پیدا کنند. برای بدست آوردن چنین خواسته هايی، جنبش مزدبگيران در اكثر کشورها دست به ايجاد احزاب خویش برای كسب قدرت زدند.

- جنبش مزدبگيران همواره دارای دورنمای جهانی بوده است. از آنجائیکه برای نائل آمدن به خواسته هایش همیشه با تهديد و ارباب استثمارگران روبرو بوده است، مجبور گشته است كه دورنمایش را جهانی سازد.

- شناخت مزدبگيران دال بر اینكه به همديگر برای رسيدن به عدالت و آزادی تكيه كنند و درك از همبستگی را ارتقاء دهند. پایداری و قدرت، اساس همبستگی در جنبش مزدبگيران در زنده ماندنش در مقابل جنگ ها، ديكتاتوری ها در قرن بیستم است. باید بخاطر داشت كه چنین ديكتاتورهايی نابودی جنبش های مزدبگيران را در برنامه داشت. هر ديكتاتوری برای پا گرفتن خویش، ابتداء اتحاديه ها را نابود می كند. كليساها و تجارت در لوای چنین حكومت هايی شكوفا گشته، در حالیکه فعالين مزدبگير در زندان ها و اردوهای مرگ نگاهداشته شده اند.

تاریخ

از يك ديدگاه وسيع، تاريخ جنبش مزدبگيران در حوزه جهانی به چهارده دوره تقسيم ميشود: يك - از ابتدای شكل گيري اش تا جنگ جهانی اول؛ دوم - سال های مابين جنگ؛ سوم - دوره پايان جنگ جهانی دوم و سقوط دوران استالينيسم بعنوان يك شكل از سيستم سياسي و سرانجام دوره جهانی سرمايه. ابتدای شكل گيري جنبش مزدبگيران دوران صعود این جنبش است. در این دوره پایه های انترناسیونال اول و دوم ريخته شد.



ابتدای شکل گیری

تاریخ مدرن جنبش مزدبگیران چندین دهه پیش، در اواخر قرن هیجدهم و اواسط قرن نوزدهم (به نسبت اینکه در چه کشوری باشد) در اروپا با انقلاب صنعتی، پیدایش تولید انبوه و شکل گیری طبقه قوی ولی فقیر کارگر که دوران پیشه وری را پشت سر نهاده بود، جلوه گر میشود.

وجود جوامع فوق العاده ناعادلانه، قوانینی برای رفع آن را در دو دهه اول قرن نوزدهم به دنبال آورد. در انتهای سال های 1830 یک گروه کوچکی از سندیکالیست ها و دموکرات های در بریتانیا و فرانسه و همچنین جمعی از تبعیدیان سیاسی از آلمان، لهستان، مجارستان و ایتالیا و دیگر کشورهای طرح "انجمن جهانی برای رهایی طبقه مزدبگیر" را بنیان نهادند.

در سال 1843 فلورانسین موسکوسو (1803 - 1844)، یک فعال اجتماعی در فرانسه و پرو، کتابی بنام <<اتحادیه کارگران>> نوشت که در آن وی ایجاد یک اتحادیه جهانی برای مزدبگیران را پیشنهاد کرد. وی که پیرو نظریات مارکس و انگلس بود، در کتاب خود نوشت که آزادی طبقه مزدبگیران فقط به دست خود آنها انجام می پذیرد و آنان می بایستی در سطح جهان متحد شوند، چرا که جوامع ما جهانی شده است.

بیانیه کمونیست

در بین سال های 1845 الی 1847 برخی از فعالین سیاسی که در لندن زندگی میکردند "گروه مطالعات کمونیستی" را تشکیل دادند. در بین آلمانی ها کارل مارکس (1818 - 1883)، سردبیر روزنامه رادیکال دموکرات در کلن آلمان بود که بدلیل فشار مقامات پروسه مجبور به مهاجرت به پاریس در سال 1843 شده بود. مارکس خود شاگرد فلسفه دان آلمانی به نام هگل بود. در پاریس وی شروع به مطالعه آثار سوسیالیست های فرانسوی و انگلیسی نمود. وی علاوه بر آن شروع به مطالعه آثار اقتصاددانان کلاسیک چون آدام اسمیت و دیوید ریکاردو نمود. از آنجائیکه مارکس در سال 1844 سوسیالیست شده بود با دوست نزدیکش فریدریش انگلس (1820 - 1895) که خود دانشجوی رشته اقتصاد و علوم اجتماعی بود و در ضمن ژورنالیست و متخصص در علوم نظامی، ارتباط برقرار می کند. "گروه مطالعات کمونیستی" از مارکس و انگلس برای ایجاد یک فدراسیون کمونیستی کمک درخواست می کند. در نوامبر 1847 در یک گردهمایی در لندن بجای ایجاد یک سازمان، برنامه ای بوسیله مارکس بر اساس نوشته اولیه انگلس تنظیم می گردد که نام "بیانیه کمونیست" را بر تارک خود دارد.

این بیانیه که بصورت بسیار مختصر، فشرده نوشته شده است، در خود فلسفه، تاریخ و تجزیه و تحلیل های منتقدانه ایده سوسیالیسم را حمل می کند و بشریت را به یک عمل انقلابی دعوت می کند. هسته مرکزی این بیانیه، تاریخ مبارزات طبقات منتج از تغییرات تکنولوژی و سیر آن تحولات و بالاخره ایجاد یک جامعه سوسیالیستی را در بر دارد. و در آن به این مطلب اشاره شده است که فقط خود مزدبگیران هستند که میتوانند چنین جامعه ای را بوجود آورند، اگر چنانچه بوسیله حزب سیاسی خود سازماندهی شده باشند.

برخلاف تفکرات سوسیالیستی رایج در آن زمان که تمرکزگرا و مستبد بودند، مارکس در بیانیه کمونیست میگوید که اولین قدم عینی انقلاب آن است که "در نبرد برای دموکراسی پیروزی بدست آوریم". جامعه سوسیالیستی حکم و امر کردن از بالا به پائین نیست، توطئه کردن یک مشت نخبگان نیست، بلکه جامعه ای است که بوسیله طبقه مزدبگیر در کلیت خویش، در یک مبارزه دموکراتیک سازمان می یابد.

مبارزات مزدبگیران طبق نوشته بیانیه گرچه در سطح ملی انجام میشود اما در بنیاد خویش جهانی است. طبق گفته بیانیه: بورژوازی بازار جهانی را بوجود آورده است، وی بازار بر اساس تولید ملی را داغان کرد و بجای آن صنعتی در سطح بین المللی را بوجود آورد که مواد خام آنرا از دورافتاده ترین نقاط جهان تأمین نمود. فرآورده های آن نه فقط در سطح ملی مصرف میشود، بلکه در هر گوشه جهان قابلیت مصرف داشت. این چنین روابطی ملل وابسته بهم را بوجود آورد که

مبارزه مزدبگیران یک کشور به کشورهای دیگر هم قابل سرایت بود. بنابراین مبارزات متحدانه طبقه مزدبگیر حداقل در جوامع پیشرفته، اولین شرط آزادی طبقه مزدبگیر می باشد. بیانیه کمونیستها با این پیام پایه ای به اتمام میرسد "مزدبگیران تمام جهان متحد شوید". این شعار بر سر در هر نشریه رادیکال جنبش کنونی مزدبگیران به چشم میخورد. بیانیه کمونیست که در فوریه 1848 منتشر شد، به تدریج به پایه ای ترین و تأثیرگذارترین اثر از نوع سوسیالیسم مارکسی تبدیل شد. این بیانیه بطور روشن و بدون شرط، پایه تئوریک جنبش مدرن مزدبگیران شد.

اولین انترناسیونال

اولین انترناسیونال در یک گردهمایی در لندن در سال 1864 پایه گذاری شد. این نشست نام "انجمن جهانی بشریت زحمتکش" را بر خود نهاد که مرکز آن در لندن بود با شعباتی در تمامی کشورهای اروپایی. در اواخر آن سال "پیام افتتاحیه" و مقررات این انجمن که کارل مارکس آنرا تهیه کرده بود در مجمع عمومی تصویب شد. در مقدمه این پیام آمده بود که "آزادی طبقه مزدبگیر فقط به دست این طبقه به پیروزی میرسد...". پیام افتتاحیه همچون بیانیه کمونیست با این جمله به انتها میرسد: "مزدبگیران تمام جهان متحد شوید".

در اولین انترناسیونال همه بخش ها، چه محلی و چه ملی و جهانی، میتوانستند شرکت کنند. در این انترناسیونال اتحادیه های مزدبگیران، احزاب سیاسی و گروه های تبلیغاتی، تعاونی های اتحادیه ها و انجمن های چند بعدی (چندگانه) و غیره شرکت داشتند.

اولین کنگره انترناسیونال، این اولین کنگره مزدبگیران جهانی، در سال 1866 در ژنو تشکیل شد. از سال 1866 اتحادیه ها بسرعت در کشورهای مختلف رشد کردند. در ایالات متحده اتحادیه ملی مزدبگیران که بعدها مرکزیت اتحادیه های مزدبگیران را در خود داشت، در سال 1870 وابستگی خود را به "انجمن جهانی بشریت زحمتکش" اعلام داشت و بیان کرد که بزودی به این انجمن خواهد پیوست.

مارکس که رهبر سیاسی انترناسیونال شده بود، بوسیله آثارش بیشتر به مبارزه طلبیده شد. پیروان میکائیل باکونین (1814 - 1876) و پیروزف پرودون (1809 - 1865) در جنوب اروپا قدرتمند بودند. مارکسیست ها معتقد بودند که مزدبگیران با اقدام سیاسی دولت را بدست می آورند، در حالیکه آثارش بیشتر معتقد بودند که هر دولتی بطور طبیعی مستبد است و پیشنهاد میدادند که یک سیستم فدراتیو از جمع کمیته های محلی تشکیل شود.

سندیکالیستها گونه های مختلفی داشتند، اما فکر میکردند که اتحادیه های مزدبگیران می بایستی دولت را در دست بگیرند. به این دلیل که اعضاء اتحادیه ها تولید و سرویس را در دست دارند، پس هر نوع رویانای سیاسی زائد و انگلی است.

اختلاف بین مارکسیست ها و آثارش بیشتر جدایی چندی به دنبال داشت و بتدریج از هم پاشیدگی انترناسیونال را در سال 1876 باعث شد.

فاکتور دیگری که باعث از هم پاشیدگی انترناسیونال شد فشارهای بعد از کمون پاریس بود. در جنگ بین فرانسه سلطنتی و دولت پروس در سال 1870 الی 1871، فرانسه شکست خورد و بعد از عقب نشینی سپاهیان پروس از پاریس، در ماه مارس 1871 یک دولت قیام به مدت 11 ماه کشور را اداره کرد. این دولت لز مخلوطی از دموکرات های رادیکال، سوسیالیست ها و گونه های مختلف آثارش بیشتر تشکیل شده بود که با خود قوانین پیشرفته ای چون حداقل دستمزد، ممنوعیت کارشب برای نانوایان، اصلاح تعلیم و تربیت و غیره را به همراه آورد. در ماه می، سپاهیان تحت کنترل دولت محافظه کار ملی، بعد از جنگ سختی، پاریس را فتح می کند. در این جنگ 25000 شهروند پاریسی به قتل میرسند، هزاران نفر دیگر به اردوهای کار در کالبدونپای جدید فرستاده شدند و یا زندانی گردیدند و با مجبور به مهاجرت گشتند.

برخلاف تصور آن زمان، کمون پاریس کار انترناسیونال نبود، اگرچه تعدادی از اعضاء آن در این جنبش نقش های برجسته ای ایفا کردند. البته انترناسیونال از آن پشتیبانی کرد. مارکس براین جنبش تحلیلی دارد که تحت نام جنگ داخلی در فرانسه انتشار یافت. وی در تحلیل اش میگوید که کمون پاریس نشان داد که مزدبگیران قادر هستند توانایی شان را در تغییر دولت و جامعه بطریق دموکراتیک، نشان



بدهند. او در ادامه میگوید که این جنبش یک مدل برای انقلاب سوسیالیستی آینده است.

انترناسیونال اول، بعنوان اولین سازمان مزدگیری، ضعف های چندی نیز داشت. این انترناسیونال با اینکه با جنبش مزدگیران ایالات متحده تماس هایی داشت، اما بطور عمده یک سازمان اروپایی بود. اقلیتی از فعالین اروپایی در این تشکیلات عضویت داشتند. سازمان های تابعه، قشر نازکی از مزدگیران آگاه را در بر میگرفت. حق عضویت ها کفاف مخارج انتشارات و تحقیقات را نمیداد. با این وجود، انترناسیونال دست آوردهای قابل توجهی در ارتباط با سازمان دهی مزدگیران کشورهای مختلف و موفقیت های آنها کسب کرد. برای اولین بار انترناسیونال خواسته های عمومی چون هشت ساعت کار در روز را مطرح کرد. جنبش های مزدگیران خود را حول این خواسته ها، چه از نظر سیاسی و چه از نظر فعالیت های جهانی، مسلح کرد.

دومین انترناسیونال

یک دهه بعد کوشش های فراوانی برای احیای انترناسیونال بعمل آمد. در این برهه احزاب بزرگ سوسیالیستی در مرکز و غرب اروپا پا گرفتند. این احزاب رابطه تنگاتنگی با جنبش مزدگیران داشتند. اتحادیه های قوی آناکوسندیکالیست در جنوب اروپا پا به عرصه وجود گذاشتند.

ایجاد دومین انترناسیونال در پاریس در سال 1889 (صد سالگی انقلاب فرانسه) در واقع بازتاب این چنین پیشرفت هایی بود. یکی از مهمترین تصمیمات گرفته شده در این کنگره به رسمیت شناختن اول ماه می در ارتباط با مبارزات برای هشت ساعت کار در روز بود. در ابتداء غالب نمایندگان اهمیت این مصوبه را درک نمیکردند. بعدها در ضمن تجربه و کارهای عملی به اهمیت چنین روزی که بر علیه ساختار حکمرانان بود، پی بردند.

زمانیکه روز اول ماه می در سال 1890 پایه گذاری شد، تأثیرات آن، چه برای پیروان آن و چه برای دشمنان آن که این روز را یک واقعیت سیاسی و اجتماعی مینگریستند، بیش از انتظار پایه گزاران آن بود.

در ماه آگوست 1891 در کنگره انترناسیونال بیان شد که به دلیل تأثیراتی که روز اول ماه می در برانگیختن جنبش مزدگیران در سطح جهانی داشته است، این روز هر ساله برگزار میشود. روز اول ماه می روز رسمی چالش و یادآوری و سرور مزدگیران جهانی شد. به مانند انترناسیونال اول، در انترناسیونال دوم هم احزاب سیاسی و هم اتحادیه های مزدگیران میتوانستند شرکت کنند. بهرحال اما اینکه یک تقسیم بندی روشن از مزدگیران مدنظر قرار گیرد، زود احساس شد.

سازمان دهندگان اصلی انترناسیونال دوم، احزاب، اتحادیه ها، تعاونی ها و انجمن های غیرانتفاعی، به تدریج استقلال خویش را پایه گذاری کردند. بعد از سال 1900، انترناسیونال دوم به سازمان احزاب سوسیالیستی تبدیل شد. اتحاد بین المللی تعاونی در سال 1895 و فدراسیون اعانات دوجانبه در سال 1906 پایه گذاری شد. اتحادیه های مزدگیران سازمان دهی جهانی می یابند.

برخی از اتحادیه ها که در کنگره ایجاد انترناسیونال شرکت داشتند، تصمیم گرفتند که در رسته و صنعت ویژه ای که کار میکنند، اتحادیه های جهانی بوجود آورند. این اتحادیه ها بعدها نام دبیرخانه جهانی مزدگیران بخود گرفت. این دبیرخانه، اولین سازمان دائمی همبستگی جهانی است. بیست و هشت دبیرخانه جهانی با 6/3 میلیون عضو در سال 1911 تشکیل شد. فعالیت اصلی این سازمان ایجاد همبستگی و مبادله اخبار مربوط به قانون گذاری های کار در خلال اعضایات بود. اگرچه این سازمان ها از نظر سیاسی مستقل بودند، اما ارتباط تنگاتنگی با احزاب سوسیالیستی از لحاظ سیاسی داشتند. این سازمان مختصراً ITS نامیده شد.

مراکز اتحادیه های سرتاسری در کشورهای مختلف، حتی آنهاییکه عضو انترناسیونال دوم نبودند، چون سندیکالیست های CGT در فرانسه و اتحادیه های مزدگیران انگلیس، لازم دیدند که یک سازمان جهانی مستقل را تشکیل دهند. در نتیجه یک سازمان صوری در سال 1903 تشکیل شد که ادامه آن به فدراسیون جهانی اتحادیه های مزدگیران در سال 1913 ختم شد (IFTU). این فدراسیون در

بیست کشور (همه به جز ایالات متحده اروپایی بودند) با 7/7 میلیون نفر عضو پایگاه داشت.

ITS (بعدها در سال 2002 نام خود را به فدراسیون اتحادیه جهانی GUFS تغییر داد) نه فقط اولین اتحادیه جهانی بود، بلکه در مسیر فعالیت خود نشان داد مقاوم ترین تشکیلات است و قادر است که خود را با اوضاع منطبق سازد. این سازمان نه فقط به کارهای اتحادیه ای می پرداخت، بلکه در مواقعی نیز به فعالیت های سیاسی دست میزد.

بیشتر این اتحادیه ها ریشه هایشان به دوران اتحادیه های افزارمندان که در واقع اتحادیه های پیش صنعتی بودند برمیگردند و طبیعتاً فرهنگ آن را هم به دوش میکشیدند. با پیشرفت تولید انبوه در دوران صنعتی شدن، این اتحادیه ها و شاخه های آن مجبور شدند که تغییراتی در خود بوجود آورند و قادر شدند که 120 میلیون نفر را در حوزه کارمزدی سازمان دهند. در فواصل دو جنگ جهانی فدراسیون مزدگیران حمل و نقل جهانی (ITF) تحت رهبری Edo Fimmen دبیرکل این فدراسیون (1881 - 1942) نقش مهمترین عضو ITS را بعهده گرفت. این فدراسیون هم نقش مهمی در هیئت مؤسسان ملوانان ایفاء نمود.

Fimmen مسئله جهانی شدن سرمایه را در اوایل سال 1920 درک کرد. از این جهت وی معتقد شد که جنبش مزدگیران باید برای تقویت نقش خود جهانی عمل کند و این نقش می بایستی در دوسطح ملی (هیئت مؤسسان IFTU) و در سطح بین المللی ITS عملی شود. این عقیده بارها مورد بحث قرار گرفت. اما هیچگاه بطور گسترده حمایت نشد. امروزه (GUFS) ITS هنوز موجودیتی مستقل دارد گرچه با (ICFTU) کنفدراسیون جهانی اتحادیه های مزدگیران و سازمان جانشین آن (ITFU) مرتبط است.

جنگ و اضمحلال سیاسی

با شروع جنگ جهانی اول در ماه آگوست 1914، این جنبش اولین مرحله سراسری سقوط خود را طی کرد. نه انترناسیونال دوم و نه ITFU نتوانستند از این مرحله جان سالم بدر ببرند.

در یک دهه پیش از جنگ اول جنبش سوسیالیستی مزدگیران به یک جنبش توده ای ارتقاء یافت که دارای موضعی قوی علیه میلیتاریسم و جنگ بود. با این وجود وقتی جنگ آغاز شد، امواج ملیت گرایی و میهن گرایی آن مواضع را با خود برد. نمایندگان احزاب سوسیالیستی در مجلس، در مجموعه خود به جنگ رأی دادند و در کل در بیشتر کشورهای اروپایی، دولت های مربوطه را در ارتباط با جنگ پشتیبانی نمودند.

یک سال پس از جنگ، احزاب و اتحادیه ها به سه شاخه تقسیم شدند: بخشی از متحدین (بریتانیا، فرانسه، بلژیک و روسیه) پشتیبانی میکرد، بخشی از قدرت های مرکزی (آلمان، اتریش، مجارستان و بلغارستان) دفاع مینمود و بخشی نیز حامی کشورهای بی طرف (هلند، سوئیس، دانمارک، نروژ، سوئد، ایتالیا و رومانی تا سال 1916) بود. بخش کوچکی از سوسیالیست های انقلابی و اتحادیه ها علیه جنگ در کشورهای اروپایی بیاخاستند (حزب سوسیالیست ایالات متحده). اما هرچه جنگ به پیش میرفت، به تعداد مخالفین جنگ افزوده میشد. نیروهای مخالف، این جنگ را بی فایده و کشتار دسته جمعی در اروپا میدانستند.

انقلاب و تجدید سازماندهی

در سال 1917 انقلابی در روسیه درگرفت. در ماه آوریل تزار سرنگون شد و یک دولت چپ میانه قدرت را در دست گرفت. این دولت در ماه نوامبر (اکتبر بنا بر تقویم قدیم روسی) سرنگون شد و جایش را دولتی مشتمل بر سوسیالیست های انقلابی که شاخه ای از سوسیال دموکرات های روسی، یعنی بلشویک ها بودند، گرفت. در ژانویه 1918 آنها مجلس مؤسسان را منحل کردند و به جای آن شوراها را جایگزین ساختند. در ماه مارس روسیه خود را از جنگ کنار کشید و در ماه ژوئیه قانون ملی کردن زمین ها و صنایع را به تصویب رساند. یک جنگ دوساله با ارتش "سفید" در گرفت. این ارتش به وسیله ارتش های بیگانه حمایت میشد و وظیفه اش را سرنگون کردن دولت شوراها قرار داده بود. در همین اثنا دولت شوراها قادر شد که دست به تشکیل ارتش سرخ بزند و سیستمی را

بوجود آورد که مخالفین سیاسی خود را هم تحت فشار از طریق ترور ، قرار دهد .

انقلاب بلشویکی در جنبش مزدبگیران اروپا و بخش های دیگر جهان تأثیری دوگانه داشت : از یکطرف تحرکات صلح خواهانه را تشدید کرد و خواست های رفورم های سیاسی و اقتصادی را قدرت بخشید . از سوی دیگر بلشویسم باعث شکافی عمیق در جنبش سوسیالیستی شد . غالب احزاب سوسیالیستی و اتحادیه ها ، سیستم بلشویکی که بر حمایت از دیکتاتوری سیاسی و زیرپا نهادن دموکراسی سیاسی بعنوان زیر بنای سوسیالیسم از طرف آنها بود ، قبول نکردند .

در ماه مارس 1919 بلشویک ها برای ایجاد انترناسیونال سوم کنفرانسی را در شهر مسکو فراخواندند . این کنفرانس که در مقابل انترناسیونال دوم با عجله فراخوانده شده بود ، فقط توانست بخش کوچکی از احزاب بزرگ را جمع آوری کند . تنها حزب بزرگی که در این کنفرانس شرکت کرده بود ، از آلمان بود .

در این کنفرانس بیانیه ای تصویب شد دال بر اینکه تمام مزدبگیران بپاخیزند و بمانند مدل روسی ، جمهوری های شواربی خویش را برپا دارند . در این بیانیه ذکر شده بود که مزدبگیران علیه احزاب سوسیالیستی و یا جنبش هایی که چنین رهبری ای را نمی پذیرند ، مبارزه می کنند .

در این کنفرانس یک کمیته اجرایی موقت انتخاب شد . در دومین کنفرانس کمینترن در سال 1920 ، بیست و یک شرط برای اعضاء احزاب گذاشته شد که در واقع اطاعت بدون قید و شرط از مرکز که همان حزب روسیه بود را طلب میکرد .

در ماه ژوئیه 1921 بلادرنگ بعد از سومین کنگره کمونیسم جهانی ، کنگره ای جهانی از اتحادیه های مزدبگیران تشکیل شد که در آن تصمیم بر ایجاد یک اتحادیه جدید جهانی گرفته شد . نام آن را اتحادیه های جهانی مزدبگیران سرخ نهادند (RILU) . این اتحادیه جهانی متشکل از کمونیستها و اتحادیه هایی بود که ارتباط تنگاتنگی با کمونیسم جهانی داشت .

در این اثنا IFTU خود را بازسازی کرد و کنگره ای را در ژوئن 1919 در شهر آمستردام برپا داشت . در این کنگره بیست و دو کشور که نمایندگی بیست و سه میلیون اعضاء خود را داشتند ، شرکت کردند . بعد از دست و پنجه نرم کردن با برخی اشکالات در سال 1923 ، سوسیالیست انترناسیونال با تغییر شکل خود تحت نام مزدبگیران سوسیالیست انترناسیونال شروع به کار کرد . این تشکیلات جدید توانسته بود بر انشعاباتی که جنگ و قیام های سیاسی دهه گذشته در بین صفوف مزدبگیران ایجاد کرده بود ، فائق آید .

در سال 1919 ، قدرتهای متحد آن خواسته دیرین خویش را که همانا ایجاد جنبش مزدبگیران سوسیال دموکرات بود ، با نام (ILO) متحقق ساختند . این تشکیلات در پی قرارداد صلح و رسای بوجود آمد . ILO سازمانی سه جانبه گراست . نماینده ای از جانب دولت ، کارفرما و مزدبگیر در این سازمان همکاری می کنند . (در شکل عمومی این چنین است ، اما همیشه اتحادیه ها در این ترکیب نیستند) این سازمان بعد از جنگ جهانی دوم هم زنده ماند و فعلا بخشی از سازمان ملل متحد می باشد . این سازمان قوانین اجتماعی ای را تدارک می بیند که بعدا به وسیله دولت و قانون گزاران آنها به تصویب میرسد . در آن زمانیکه این سازمان تشکیل شد ، اساس آن جایگزین کردن رفورمیسم در مقابل تهدید انقلابی روسیه بود . بین 1920 تا شروع جنگ جهانی دوم ، دوران ناسازگاری تشدید یافته ای بین جنبش سوسیال دموکراسی و جنبش کمونیستی بود .

سرکوب چپ های غیر بلشویک و همچنین سرکوب در درون حزب بلشویک ، اشغال گرجستان سوسیال دموکرات در سال 1921 ، استالینیزه کردن احزاب کمونیستی بعد از سال 1926 و از بین بردن هرگونه مخالف در سال های 1930 ، آشتی و مصالحه را غیرممکن ساخته بود . احزاب پوپولیستی ضد فاشیستی در شکل جبهه متحد که بوسیله احزاب کمونیستی پیشنهاد می شد ، در حقیقت بر اساس تاکتیک ها و مانورهای اتحاد جماهیر شوروی بنا شده بود . دخالت استالین در جنگ داخلی اسپانیا (1936 - 1939) نشان داد که آن جبهه ای مورد توافق قرار میگردد که تحت کنترل احزاب کمونیستی باشد . آن اساسی که سوسیالیست ها و کمونیستها را از هم جد میکرد ، اعتقاد به دموکراسی بود .

سقوط دوباره در جنگ

چنین چالش های سیاسی در اثنای یک مصیبت عظیم تاریخی انجام شد . فاشیسم در غالب کشورهای اروپایی جنبش مزدبگیران را جاروب کرد . ابتداء در ایتالیا و پرتغال و سپس در آلمان ، اتریش و اسپانیا . هرکجا پای ارتش آلمان ، به جز در بریتانیا و کشورهای بی طرف و یا اشغال نشده ، رسید این جنبش را نابود کرد . بوند مزدبگیران یهود که در لهستان از قوی ترین سازمان های این جنبی بود بکلی با هودارانش نابود گردید . استالینیزم به نوبه خودش هزاران سوسیالیست ، آنارشویست و کمونیست روسی را از میان برد و سپس همین روش را در شرق و مرکز اروپای بعدا اشغال شده انجام داد .

هیچ کسی آماری صحیح در مورد نابودی سازمان های جنبش مزدبگیران در سه دهه بعد از انقلاب در روسیه ندارد . ولی با اطمینان میتوانیم بگوئیم که برای دو نسل فعالین سیاسی و رهبران جنبشهای مزدبگیران از بین رفتند . کشور پرتغال به مدت 50 سال و اسپانیا به مدت 40 سال بوسیله حکومت های فاشیستی اداره شد و جنبش های اتحادیه ای سرکوب شدند . علاوه بر آن بر اثر 40 سال حکومت استالینیستی در اروپای شرقی و 70 سال در اتحاد جماهیر شوروی ، این جنبش ضریبات چندی خورد .

در 23 ماه آگوست 1939 ، اتحاد جماهیر شوروی و آلمان نازی قرارداد عدم تجاوز را امضاء کردند و شرق اروپا را مناطقی تحت نفوذ به حساب آوردند . در اول ماه سپتامبر آلمان با حمله به لهستان جنگ دوم را آغاز کرد . در 17 ماه سپتامبر ، شوروی بخش شرقی این کشور را ضمیمه خاک خود کرد . زمانیکه بریتانیا و فرانسه جنگ بر علیه آلمان را اعلام کردند ، احزاب کمونیستی "جنگ امپریالیستی" را تقبیح کردند . در 22 ژوئن 1941 آلمان به شوروی حمله کرد و در مدت چند هفته تا اعماق این کشور پیشروی نمود . به ناگهان از امروز به فردا ، احزاب کمونیستی تغییر سیاست داده و دیگر جنگ را امپریالیستی قلمداد نمیکردند ، بلکه آنرا جنگی برای دموکراسی و آزادی به حساب می آوردند . اتحاد جماهیر شوروی به این مجمع متحد پیوست . RILU که سیاست "جبهه متحد توده ای" را در بین سال های 1935 - 1939 را در پیش گرفته بود دیگر خاصیتی نداشت و عملا در سال 1939 از بین رفت .

در ماه مه 1943 ، انترناسیونال کمونیستی منحل شد . این انحلال به این خاطر انجام شد که به متحدین نشان داده شود که شوروی دیگر محلی برای آرزوهای انقلابی نیست .

با آغاز جنگ سرد در سال 1947 ، شوروی دوباره برای کنترل احزاب کمونیستی ، سازمانی به نام کومینفورم " اداره تبادل اخبار کمونیستی" را پایه گذاری کرد . کومینفورم بعد از مرگ استالین غیرفعال شد و در سال 1956 منحل گردید . در این سال اتحاد جماهیر شوروی سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" را به تصویب رساند .

ظهور کادب اتحاد

جنبش سوسیال دموکراتیک مزدبگیران ظاهرا در اثر جنگ تقویت شد ، اما در بطن خودش تضعیف گردید ، چرا که وابسته به دولت ها شد . این وابستگی با چند فاکتور تقویت گردید . در زمان جنگ این جنبش در یک ارتباط نزدیک با نیروهای متحدین قرار گرفت . در زمان جنگ به دلیل نابودی و ضعف اقتصاد ، وابستگی سیرصعودی پیمود . بعد از جنگ دولت های روی کار آمده یا سوسیال دموکرات بودند و یا تمایلات نزدیک به آن را در ارتباط با گذراندن قوانینی به نفع این طبقه دارا بودند .

انترناسیونال سوسیالیستی در سال 1951 با برگزاری کنگره ای در فرانکفورت احیاء شد . اما این بار این انترناسیونال نقاط اتصالی بسیار ضعیفی با جنبش مزدبگیران داشت .

انترناسیونال سوسیالیستی که سعی میکرد نیروی خود را در ماورای اروپا هم گسترش دهد و چنین عملی را در سال های 1980 انجام داد ، این بار در چنین کوششی دارای محتوای سیاسی نبود . در اواخر قرن بیستم ، این انترناسیونال فاقد هرگونه سیاستی در ارتباط با جنبش مزدبگیران گردید .

جنبش بسیار قوی کمونیستی مزدبگیران در ایتالیا و فرانسه ، در سایر کشورهای اروپایی هم تأثیر گذاشت . علت آن بود که این جنبش به



نیروهای مقاومت (پیوستن بعد از سال 1941) ملحق شد و دیگر مقامی بود که اتحاد شوروی در اثر شکست نازی آلمان در سرتاسر اروپا پیدا کرده بود.

در انتهای جنگ تصور عمومی آن بود که وصلت دولت ها در زمان جنگ بر روی جنبش مزدبگیران تأثیر بگذارد و چنان شود که جنبش مزدبگیران سوسیال دموکرات و جنبش مزدبگیران کمونیست و اتحادیه های مزدبگیران شوروی در یک راستا قرار بگیرند. بعد از چند گردهمایی تحقیقاتی، فدراسیون جهانی اتحادیه ها (WTFU) در کنفرانسی در اکتبر سال 1945 در پاریس تأسیس شد و در دسامبر همان سال IFTU به وسیله شورای عمومی این سازمان منحل اعلام گردید.

بزودی بهره‌جست بین جنبش مزدبگیران سوسیال دموکرات و کمونیست اختلاف بروز کرد. در شرق اروپا که بوسیله شوروی اشغال شده بود، باقی مانده های سوسیال دموکرات و چپ های مستقل ناراضی به اردوگاه های کار KGB فرستاده شدند و ناپدید گردیدند. اتحادیه های مزدبگیران بطور قهری از میان برداشته شدند و بجای آن اتحادیه های دولتی مدل شوروی با آغوش باز پذیرفته شدند که از طرف اتحادیه های کمونیستی مورد مخالفت قرار گرفتند.

ITS با مخالفت خویش جانب اتحادیه های کمونیست ها را نگرفت و برای اینکه بخشی از WTFU نشود، رابطه اش را قطع کرد. اختلافات سیاسی، جدائی جنبش اتحادیه ای را در فرانسه، آلمان و ایتالیا سبب شد. این جدایی در شکل غالب خود، بوسیله AFL که بمانند CIO با پیوستن WTFU مخالفت نمود، حمایت میشد. در سال 1949 اختلافات آن چنان دامنه وسیعی پیدا کرد که اتحادیه های غیر کمونیستی، WTFU را ترک کردند. در انتهای همین سال آنها سازمانی بنام کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد مزدبگیران (ICFTU) را پایه‌گذاری کردند.

WFTU در بلوک کشورهای اروپایی طرفدار شوروی که براساس اتحادیه های دولتی سازمان یافته بود به زندگی خود ادامه داد. در ضمن در WFTU، اتحادیه هایی عضو بودند که احزاب کمونیستی رهبری آن را در اروپا، آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین در دست داشتند. زمانیکه بلوک شوروی در سال 1990 فرو ریخت، به همراه آن WFTU هم ریزش کرد. از این اتحادیه دفتر کوچکی در پراگ با تعداد بسیار معدودی از سازمان های عضو آن، که از اهمیت چندانی برخوردار نبودند، باقی ماند. آفریقا و برخی مراکز اتحادیه ای که بی طرف بودند به ICFTU پیوستند. البته در سالیانی پیش، در سال 1978 CGIL ایتالیا WFTU را ترک کرده بود و CGT فرانسه در سال 1995 با این اتحادیه وداع گفت. دفتر WTFU سپس به هاوانا نقل مکان یافت و در سال 2005 به آتن رفت.

جنگ سرد که تقریباً از سال 1946 آغاز شده بود، سایه اش را بر جنبش مزدبگیران هم گسترده کرد. هردو ابرقدرت سعی میکردند که جنبش مزدبگیران را زنده ای از خود سازند. اتحاد جماهیر شوروی حوزه تحت حفاظت خود را داشت. در ایالات متحده آمریکا گرچه سازمان جاسوسی آمریکا (CIA) سعی در نفوذ فراوان در این جنبش را داشت، اما قادر نشد کاملاً این جنبش را تحت سیطره خویش درآورد.

بطور قطع اما نمیتوان گفت که جنگ سرد باعث جدایی ها در جنبش مزدبگیران شده است. WTFU در واقع سازمانی بود که مصنوعاً براساس اتحاد اضطراری بین شوروی و نیروهای متحد به هنگام جنگ بوجود آمده بود.

در این سازمان اختلافی که باعث جدایی جنبش مزدبگیران در سال 1921 و مشخصاً بین IFTU و RILU شده بود، بررسی نشد و فیصله نیافت. این جدایی اصلاً ربطی به جنگ سرد ندارد.

هنوز این مسئله جواب نگرفته بود که آیا "دموکراسی بورژوازی" به عدم دموکراسی رجحان دارد یا خیر؟ آیا اتحادیه ها جوابگوی اعضایشان هستند یا دولت هایشان؟ آیا دولت هایی که برخی جوانب از سوسیالیسم را رعایت می کنند و یا دولت هایی که از طبقه جدیدی از قدرتمندان تمام عیار که بر جامعه و طبقه مزدبگیر بوسیله ترور حاکم هستند، ترجیح داده میشوند؟

این چنین مسائلی بوسیله کارل کائوتسکی (1854 - 1938) در سال های 1929 مورد سؤال قرار داده می شد. مفهوم آغاز جنگ سرد به

این شکل خود را نشان داد که سازمان هایی که در یک اتحاد ضد فاشیستی در زمان جنگ بوجود آمده بودند و دارای نظریات مختلف سیاسی، فرهنگی و تجربی در مدت سی سال گذشته بودند، نمیتوانستند در کنار هم همزیستی کنند.

ICFTU برعکس IFTU ریشه در سنت سوسیالیستی نداشت. ایده های ضد کمونیستی ICFTU آنچنان عمل میکرد که حتی حقوق انسانی و خواسته های مزدبگیران را محدود میکرد. (بطور مثال این سازمان، فدراسیون مزدبگیران چینی در تایوان را که تحت نظر دولت تک حزبی حتی بیشتر از سایر اتحادیه های کشورهای تک حزبی تحت نفوذ شوروی قرار داشت را به عضویت پذیرفت) دستاورد اصلی ICFTU این بود که توانست در سطح جهانی گسترش یابد. در صورتیکه در عمل سازمان های جهانی مزدبگیران سابق اکثراً اروپایی بودند.

اتحادیه های مسیحی

در اواخر قرن نوزدهم، کلیسای کاتولیک از نفوذ سوسیالیست ها و آتاریست ها در طبقه مزدبگیر دچار هراس شد و اتحادیه خود را بوجود آورد. اساس یدئولوژی این اتحادیه از نظرات پاپ لئو سیزدهم در سال 1891 گرفته شده بود. بعد از سال 1891 این اتحادیه که از کارگران کاتولیک تشکیل شده بود، شعبات خود را در برخی از کشورهای اروپایی گسترش داد. در سال 1920 فدراسیون جهانی مزدبگیران مسیحی IFCTU بوجود آمد.

از نظر سیاسی اعضاء این اتحادیه احزاب کاتولیک را پشتیبانی میکردند ولی در عمل با IFTU هم‌آوایی داشتند. این اتحادیه بمانند سایر اتحادیه ها در زمان قدرت یابی فاشیسم و نازیسم تحت فشار و سرکوب قرار گرفت و برخی از فعالین آن به جبهه چپ نیروهای مقاومت علیه فاشیسم پیوستند. چنین پیوندی ابتداء در ایتالیا و سپس در آلمان و اطریش و سایر مناطق اشغال شده بوجود آمد.

در سال 1945 IFCTU سازمان خود را احیاء کرد و از پیوستن به WFTU خودداری نمود. کمی بعدتر هم ICFTU در سال 1949 به WFTU پیوست.

اتحادیه مزدبگیران مسیحی شعباتی را در خارج از اروپا، در کانادا (کیبک)، در مستعمرات سابق فرانسه در آفریقا و آمریکای لاتین و آسیا تأسیس کرد. این اتحادیه در سال 1968 نام خود را به کنفدراسیون جهانی مزدبگیران (WCL) تغییر داد. و در واقع موضع چپ در مقابل ICFTU گرفت.

در حالیکه این کنفدراسیون در حال نشر عقاید خود بود، در عمل اما شعباتی از آن در حال بریدن بودند. در آلمان، ایتالیا، فرانسه، هلند و اسپانیا این اتفاق رخ داد. در اروپا شعبات اصلی این کنفدراسیون (بلژیک، لوکزامبورگ، هلند) در سال های 1970 و 1980 به GUF پیوستند. گرچه فدراسیون جهانی WCL خود را حفظ کرد، اما در عمل قادر به رقابت با GFU نبود.

در سال 2002، WCL ادعا کرد که 35 میلیون عضو دارد، اما با نگاهی واقعیت‌گرا در حدود 3 میلیون عضو دارد که حق عضویت می پردازند. فقط در یک کشور، آن هم در بلژیک است که این سازمان توانسته است اکثریتی از مزدبگیران را سازماندهی کند (آن هم به شکل حاشیه ای)

این تشکیلات، به دلیل کمی اعضاء، با مشکلات مالی ای روبروست که بوسیله احزاب دموکرات مسیحی و آژانس های کاتولیکی، بویژه در بلژیک، آلمان و هلند تأمین میشود. خلاصه هنوز تفکر لونیس لوروین که در سال 1929 در IFCTU بیان کرد " ما نه میتوانیم کار مهمی در اتحادیه های جهانی انجام بدهیم و نه میتوانیم سیاستی مستقل در سیاست های مربوط به مزدبگیران و جامعه داشته باشیم " در آن پابرجاست.

اتحادیه های جهانی و سرمایه فراملی

در سال های 1980 شرکت های فراملی (Tran National Corporations - TNC) سر برافراشتند. وجود وضعیت جدید اقتصاد جهانی، نوع فعالیت و دامنه فعالیت ITS را دو چندان کرد. وظیفه جدیدش آن بود که نه فقط از اتحادیه هایی که در سطح کشوری

مشکلاتی با TNC پیدا کرده اند، بلکه در سطح جهانی هم از دیگر اتحادیه ها در رابطه با همین مشکل، دفاع نماید.

یک مثال چشمگیر مبارزه ای بود که IUF (مزدبگیران صنعت غذایی جهانی) در سال های 1979 الی 1981 و 1984 الی 1985 علیه کمپانی کوکاکولا برآورد و خواستار حمایت از اتحادیه در بخش های بطری سازی کولا در کشور گواتمالا گردید. این بخش توسط کوکاکولا بوسیله یک صاحب امتیاز در گواتمالا اداره میشد. در سایه دیکتاتوری نظامی وحشی آن کشور، کارفرمان آن کارخانه کوشش کرد که اتحادیه را متلاشی کند و رهبران آن را بوسیله گروه های ترور به قتل برساند. IUF کمپانی کوکاکولا را مقصر میدانست و یک مبارزه جهانی را که تحریم، اعتصاب و دیگر اشکال مبارزه را در بر میگرفت، در هفده کشور جهان سازمان داد. کمپانی کوکاکولا مجبور شد که آن کارخانه را از امتیاز آن مالک بدر آورد. رؤسای جدید که بوسیله کمپانی کوکاکولا انتصاب شده بودند، اتحادیه را برسمیت شناختند و حاضر شدند که قرارداد دسته جمعی با اتحادیه امضاء کنند. در اواخر سال 1983 این رؤسا کارخانه را تعطیل کردند و پس از اعلام ورشکستگی ناپدید شدند. کارکنان این کارخانه دست به اشغال آن زدند. دوباره کمپانی کوکاکولا از پذیرفتن هرگونه مسئولیتی امتناع کرد. IUF دومین بخش مبارزه اش را آغاز کرد. این بار قدرت مند تر از دفعه پیش عمل کرد. این بار یک سال طول کشید تا قرارداد نهائی بتواند کسب شود. پس از آن اشغال کارخانه پایان یافت و کارخانه دوباره افتتاح شد. کمپانی کوکاکولا سپس این کارخانه را به یک تاجر گواتمالایی فروخت. این صاحب جدید اتحادیه را برسمیت شناخت و قرارداد دسته جمعی را امضاء کرد. تا به امروز اتحادیه با توافقات آن در این کارخانه موجودیت دارد. فعالیت ها همچنین در سطح صنایع جهانی هم انجام می گیرد. برای مثال ITF به مدت پنجاه و پنج سال به مبارزه برای بهبود وضع معیشتی جانشان و ملوانانی که پرچم کشور دیگری را حمل می کنند، دست زد. به این عمل میگویند FOC (پرچم آسودگی)

کشورهای FOC برای کارکنان کشتی ها دارای قراردادهای معیشتی مناسبی نبودند. زمانیکه یک کشتی تحت عنوان FOC ثبت میشود، صاحبان کشتی ها ارزان ترین نیروی کاری را که میتوانند پیدا کنند، به استخدام در میآورند. حداقل دستمزد ممکنه و سخت ترین شرایط کاری از ملزومات چنین قراردادهایی است. هدف ITF از مبارزه آن بود که سیستم را از بین ببرد و چهارچوبی برای صنایع کشتیرانی پایه گذاری کند. ITF برای آن مبارزه کرد که صاحبان کشتی ها را وادار سازد که با شرایط پیشنهادی از جانب ITF موافقت کنند. و در این راه از همه ابزار سیاسی، صنعتی و حقوقی استفاده نمود. اکنون ITF بازرسی هایی در بیشتر بندرگاهها دارد تا هرکشتی ای را که استانداردهای بدست آمده را رعایت نکند، توقیف نماید.

یکی از موفقیت های بزرگ ITF آن بود که توانست دستمزدهای جدیدی تصویب شده را عطف به ماسبق کند. این اتحادیه موفق شد که از سال 1996 تا 2001 مبلغ 163/3 میلیون دلار آمریکا را به نفع کارکنان کشتی ها زنده کند که حد وسط آن 28 میلیون دلار در هر سال میشود. بسیاری از کارکنان کشتی های FOC امروزه تحت حمایت مستقیم قراردادهای ITF هستند که بیش از 140 هزار نفر را تحت پوشش خود میگیرد.

از آنجائیکه امروزه کمپانی ها جهانی شده اند و تصمیم گیری ها از یک ستاد فرماندهی جهانی صادر میشود، قراردادهای دسته جمعی نیز می بایستی در سطح کشوری، جهانی عمل کند. از این جهت لازم است که تجربیات و اطلاعات در مورد اتحادیه ها در دیگر کشورها که غالباً سطح وسیعی از فواصل جغرافیایی را بخود اختصاص میدهد، ردیابد شود و راه هایی را جستجو کرد تا از نظر عملی یک همبستگی جهانی بوجود آید.

برای آنکه به این ضرورت پاسخ داده شود، بخش فولاد ITS به نام (IMF)، صنایع شیمیایی ICF که اکنون ICEM نامیده میشود و صنایع غذایی (IUF) در اواسط سال های 1960 یک تشکیلات دائمی نظارت (برخی اوقات شورای جهانی نامیده میشود) را بنیان نهاد. این تشکیلات دائمی نظارت با ITS در ارتباط است و در چهارچوب قراردادهای بین المللی فعالیت می کند (IFAS).

این توافقات به مسائل عمومی پایه ای مربوط میشود: حقوق مزدبگیران و استانداردهای جهانی کار و همچنین دیگر مسائل چون مساوات، کارآموزی شغلی، بهداشت، ایمنی کاری و غیره. در کل سعی بر این است که کمپانی ها اتحادیه ها را برسمیت شناخته و قراردادهای دسته جمعی را براین اساس اجراء نمایند. این ها نه فقط در سطح کشوری جانشین قراردادهای دسته جمعی هستند، بلکه در تمامی کشورهای که کمپانی شعباتی دارد، قابل اجراء می باشند. در همین راستا چنین سازمان بندی ای به آن محل هایی کمک می کند که کمپانی در آن شعباتی دارد و در آنجاها اتحادیه یا وجود ندارد و یا خیلی ضعیف است.

اولین قرارداد این چنینی با کمپانی صنایع غذایی فرانسوی به نام دانون به وسیله IUF در سال 1988 به امضاء رسید. اکنون 31 دفتر IFA موجود است که تعداد آنها در حال ازدیاد است. با این وجود اما تا بحال امکان آنکه همه شعبات به یک اندازه تحت پوشش قوانین به تصویب رسیده قرار بگیرند، فراهم نیامده است. در برخی نقاط قوانین کاری بیشتر و در بعضی جاها کمتر اعمال میشود. باید در نظر داشت که در سطح جهانی 60 هزار دفتر TNC وجود دارد ولی نتوانسته است تأثیرات قابل توجهی را بر روابط اجتماعی جهانی بگذارد. واقعیت این است که این چنین ساختاری برای اولین بار در سطح جهانی در حال پیاده شدن است تا بتواند روابط صنعتی جهان را از دیدگاه روابط کاری بر قرار سازد. این چنین روابط جهانی با "قوانین هدایت گری" فرقی اساسی دارد. "قوانین هدایت گری" یا یک طرفه و یا دوطرفه از طرف کمپانی ها برقرار شده و از این جهت یک طرفه هم میتواند فسخ و یا اصلاح شود. در این حالت طبق پروسه های موجود TNC (به وسیله کمپانی ها و یا سازمان های غیر دولتی) یک طرفه عمل می کند. IFA همچون همه قراردادهای دسته جمعی، وظایف دسته جمعی طرفین را که از نظر اجتماعی مخالف هم هستند را تعیین می کند.

بر روی کاغذ و در بهترین حالت، قراردادهای شامل گفتگوهای موافقت شده برای بازبینی، رسیدگی به اختلافات و شکایات می باشد. بازبینی عموماً به وسیله اتحادیه های محلی صورت می پذیرد.

جهان خارج از اروپا

از آنجائیکه جنبش مزدبگیران قیام علیه استثمار در اقتصاد سرمایه داری بود طبیعتاً از اروپا آغاز شد، جایی که اقتصاد سرمایه داری پیش رفته تر بود. اولین و دومین انترناسیونال جهانی اساساً سازمان های اروپایی بودند و از این جهت به وسیله اعضای اروپایی هدایت می شدند. در یک جای کوچک با جمعیت متراکم (اروپا) بسیار آسان بود که یک سازمان جهانی تشکیل بشود. رسیدگی و مراوده در اروپا بسیار آسانتر بود به نسبت جایی که مختصات جغرافیایی و تراکم جمعیت اروپا را نداشت. به همین دلیل هم بود که اولین انترناسیونال مزدبگیران، با صفتی جهانی در حقیقت اروپا را در بر گرفت. در نیمه دوم قرن بیستم، چه در مرادوات جهان و چه در صنعت حمل و نقل پیشرفت های فراوانی بوجود آمد و ایجاد سازمان های جهانی امکان پذیر شد. لذا ایده های سوسیالیستی، آنارشیستی و سندیکاهای انقلابی خیلی سریع در کل جهان نفوذ کردند. این چنین گسترش ایده ها به وسیله کارکنان کشتی های باربری و تجاری و یا به وسیله مهاجرین انجام میشد. بدین شکل بود که ایده سازمان دهی اتحادیه ای در آمریکای لاتین و آسیا و چند دهه بعد در آفریقا در نیمه دوم قرن نوزدهم بوجود آمد.

در ایالات متحده آمریکا اتحادیه ها در سطح محلی در اواخر قرن هیجدهم، یعنی تقریباً همزمان با اروپا، بوجود آمد. اولین سازمان سرتاسری در اواسط قرن نوزدهم، و اولین فدراسیون سرتاسری اتحادیه ها بنام فدراسیون مزدبگیران آمریکا AFOFL که پیش درآمد فعلی AFL – CIO بود در سال 1886 شکل گرفت.

مهاجرت های فراوان از اروپا به آمریکا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شکل اتحادیه های آمریکایی را تغییر داد. اتحادیه ها رادیکال شدند، سازمان های سوسیالیستی پا گرفتند و به تدریج تحت رهبری CIO، کنگره سازمان های صنعتی راه ورود به سازمان های تولید انبوه را در سال های 1930 پیدا کردند. CIO در سال 1955 با AFOFL ادغام شد.

در اولین دهه قرن بیستم، جنبش های سوسیالیستی در جنبش مزدبگیران تأثیر گذار بودند. اوجین ویکتور دیس که اولین اتحادیه صنعتی به نام اتحادیه راه آهن آمریکا را بنیان نهاد، در سال 1893 شش درصد از آراء را به حزب خود که حزب سوسیالیست آمریکا بود اختصاص داد. این حزب در سال 1912 در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نمود. اتحادیه جهانی کارکنان صنعتی به نام IWW، که سندیکایی انقلابی متشکل از فدراسیون اتحادیه های کار بود، در سال 1905 تأسیس شد. این اتحادیه در سال 1917 در نقطه اوج خود دارای 200 هزار عضو در آمریکا بود و در زمان های مختلف تاریخ خود شعباتی در استرالیا، بریتانیا، کانادا، شیلی، آلمان، مکزیک، زلاند نو، نروژ و آفریقای جنوبی بنیان گذاشت. با وجودی که تأثیرات احزاب سوسیالیستی، چه از نظر جذب اعضا و چه از نظر تأثیر بر انتخابات، به مرور کم شد اما هنوز در بخشی از آمریکا تأثیر گذار بودند.

در آمریکای لاتین که مهاجرت ها عمدتاً از پرتغال، اسپانیا و ایتالیا صورت پذیرفت، در بوامر اتحادیه های انارکوسندیکالیستی رشد فراوان داشتند. چالش های اجتماعی در شمال و جنوب آمریکا غالباً با خشونت همراه بود. کارفرمایان و حکومتگران محافظه کار در هر اعتصابی سرکوب های نظامی را اعمال میکردند. به جز در مکزیک، که در اثر انقلاب 1910 اتحادیه ها قوی ماندند و جزئی از دولت به حساب می آمدند و به جز در شیلی و اروگوئه که جنبش مزدبگیران در یک پروسه سیاسی دموکراتیک با به عرصه وجود گذاشت. به جز این سه کشور، در سایر نقاط آمریکای لاتین، اعتصاب و قیام علیه استثمار، چه در سال های 1930 و چه در حین جنگ جهانی دوم، با بی رحمانه ترین شکل و خشونت بارترین شیوه جواب می گرفتند.

در آرژانتین، حکومت دیکتاتوری ژنرال خوان پرون ضمن اینکه کمونیست ها، سوسیالیست ها و اتحادیه های موجود را سرکوب میکرد، سیاست ایجاد یک اتحادیه قوی دولتی را در پیش گرفت. این عمل در خلال سال های 1946 - 1955 انجام شد. اتحادیه های پرونیستی دومین دوره ریاست جمهوری پرون (1973 - 1974) و سپس کودتای خونین نظامیان (1976 - 1983) را از سرگرداند. این اتحادیه هنوز هم حرف اول را در جنبش مزدبگیران آرژانتین میزند.

در برزیل پس از دوره طولانی ای که دولت بر اتحادیه حاکم بود (1937 - 1954)، و پس از یک سرکوب نظامی (1964 - 1985) و حکومت نظامی در سال 1990، اتحادیه قادر شد در لوای حزب توده ای سوسیالیستی، خود را تا حد زیادی از زیر نظر دولت به در آورد و توانست سازمان دهندگان سابق اتحادیه ای را در رأس این اتحادیه در سال 2002 بر مسند بنشانند.

در مناطق امپراطوری بریتانیا، مدل اتحادیه ها انگلیسی بود. این چنین مدلی را در استرالیا، زولاند نو، کانادا و آفریقای جنوبی می بینیم. کارکنان بخشهای با مهارت بالا شعباتی از سازمان های بریتانیایی بودند.

در استرالیا و کانادا اتحادیه های عمومی بوجود آمد. اولین اتحادیه سیاهان آفریقای جنوبی به نام اتحادیه مزدبگیران صنایع و تجارت - ICU - یک اتحادیه عمومی بود. این اتحادیه بوسیله کلمنس کادالی در سال 1919 بوجود آمد که در دوران شکوفایی خود دارای 50 هزار عضو بود. اما پس از سال های 1920 از تعداد اعضا آن کاسته شد و در سال 1930 از بین رفت.

در آسیا مهاجرین اروپایی هیچ نقشی در ساخت اتحادیه ها و صعود و سقوط جنبش مزدبگیران نداشتند. اما تماس های روشنفکران آسیایی با اروپاییان و آمریکایی های رادیکال در اشکال و درجات مختلف به تشکیل و پیشرفت اتحادیه ها در آسیا کمک کرد. این چنین است که سازمان دهندگان اولیه اتحادیه های ژاپنی چون فوساتارو تاکانو در سال 1890 کارگران ژاپنی را در سانفرانسیسکو با کمک AFOFL سازماندهی کرد.

سون یاتسن رهبر انقلاب دموکراتیک چین در سال 1911 و دیگر عناصر پیشرفته روشنفکر چین روابط بسیار دوستانه ای با انترناسیونال دوم داشتند و در همان زمان گروه های انارشستی چینی در پاریس و توکیو جلسات برگزار میکردند. هنک استیولیت هلندی که اهل هند شرقی - اندونزی فعلی - و دارای افکار انقلابی مارکسیستی بود اولین حزب سوسیالیستی هلند را در سال 1914 تأسیس کرد و

سایر سوسیالیست های هلند و اندونزی چون سمائون که رهبر کارکنان راه آهن و نقلیه خیابانی بود و بعدها حزب کمونیست اندونزی را پایه گذاری کرد، در این سازمان دهی شرکت نمودند. هنک استیولیت عضو اتحادیه راه آهن هلند بود.

روشنفکران پیشروی سوسیالیستی و انارکوسندیکالیستی فیلیپین، در اواخر قرن نوزدهم در اسپانیا اتحادیه ساختند و قبل از جنگ جهانی اول ناسیونالیست های هندی و رهبران آن در تأسیس احزاب سوسیالیستی در چند کشور اروپایی و همچنین در ایالات متحده آمریکا شرکت داشتند. گرچه تعداد کمی در این فعالیت ها شرکت داشتند اما تأثیر آن در کل فعالیت های این جنبی بسیار زیاد بود و بوضوح نشان میداد که ایدئولوژی جنبش مزدبگیران جهانی است. گرچه ارتباطات جهانی این جنبش هنوز موجودیت نیافته بود، اما نشان داده شد که این جنبش در بطن خود در سطح جهانی در حال شکل گیری است.

ژاپن یک مثال منحصر بفرد است. این کشور مستعمره نبود و حتی هیچ بخشی از آن هم به وسیله قدرت های غربی اشغال نشده بود (دیگر استثنا تایلند است). بنابراین جنبش مزدبگیران آن جزئی از جنبش ضد استعماری و آزادیبخش ملی نبود، بلکه بخشی از جنبش دموکراسی علیه رژیم های استبدادی بود. در سال های 1880 روشنفکران لیبرال برای حقوق بشر و حق رأی عمومی تبلیغ میکردند و اولین گروه های سوسیالیستی در سال های 1890 نمودار شدند. اولین اتحادیه ها در سال 1898 بنیان گذاری شد که عبارت بود از اتحادیه کارکنان فولاد، لوکوموتیورانان، چاپچی ها و آشپزها. سان کاتا یاما که اتحادیه مزدبگیران فولاد را پایه گذاری نموده بود در ضمن از ایجادکنندگان حزب سوسیالیست در سال 1901 بود که بعدها به انترناسیونال دوم پیوست. سوسیالیست های ژاپنی با شجاعت تمام مخالف جنگ با روسیه بودند. آنها به قطع نامه 1904 که بین پلخانف و کاتا یاما در کنگره انترناسیونال در آمستردام به تصویب رسیده بود، پیوستند. این قطع نامه سمبل انترناسیونال سوسیالیستی گردید. پلخانف از رهبران سوسیال دموکراسی روسیه بود.

یک جریان رادیکال سوسیالیستی در ژاپن به انارشسیم تعلق خاطر یافت. این گروه در تحت رهبری شوسونئی تأثیرات سیاسی فراوانی در جامعه داشت. در سال 1910 حکومت دست به سرکوب شدید زد. 24 نفر از سوسیالیست های رادیکال به جرم خیانت دستگیر شدند، 12 تن محکوم به مرگ گردیدند، از آن جمله کوتوکو. "زمستان طولانی" سوسیالیسم ژاپنی شروع شد و تا سال های 1920 بطول انجامید. بعد از اعتصاب کارکنان تراموا در سال 1912 در توکیو، کاتا یاما برای مدت کوتاهی بازداشت شد. وی در سال 1914 ژاپن را برای همیشه به سوی ایالات متحده آمریکا ترک کرد. وی در سال 1921 به اتحاد جماهیر شوروی سفر کرد و در آنجا بعنوان "پدر بزرگ پیر" انترناسیونال کمونیستی مورد استقبال قرار گرفت.

جنبش اتحادیه ای با وجود سرکوب و انشعابات سیاسی در آن، برای مدت دو دهه زنده ماند. فدراسیون اصلی کارکنان سوسیال دموکرات سودومه ای، در سال های جنگ عضو IFTU بود. اما وقتی ارتش ژاپن در سال 1937 به چین لشکرکشی کرد، بخاطر غالب شدن ناسیونالیسم از نظر سیاسی در آنها، از ارتش دفاع کرد. این فدراسیون دیگر به مثابه یک سازمان یابی مزدبگیران مستقل نبود. در سال 1940 تمامی سازمانهای مزدبگیران مستقل منحل شدند و جای آنها را یک جبهه مزدبگیران کنترل شده از جانب دولت گرفت. در خاتمه جنگ در سال 1945، زمانیکه ژاپن به وسیله ارتش آمریکا اشغال شد، احزاب چپ و اتحادیه ها دوباره با قدرت پیش بینی نشده ای پا به عرصه وجود گذاشتند. در سال 1949 تعداد مزدبگیران سازمان یافته به سقف 55/8 درصد رسید (پیش از جنگ حداکثر سقف آن در سال 1931، 7/9 درصد بود). در حال حاضر سه فدراسیون سرتاسری در ژاپن موجود است. بزرگترین آن رن گو با 6/8 میلیون عضو است که با اتکاء بر اتحادیه های موجود در کمپانی ها بوجود آمده است و عضو ICFTU می باشد. زن رورن (با 840 هزار عضو) زیر نظر حزب کمونیست کار می کند و زن روک یو (با 270 هزار عضو) اتحادیه مستقل چپ می باشد. اعضای اتحادیه به مقدار 20 درصد کاهش یافته است و علت آن هم کارهای اشتباه و نادرست اتحادیه های تشکیل شده متکی بر کمپانی ها می باشد. رن گو هیچگاه دست به فعالیت در بین نیروهای کار متفرقه و کنتراتی که در حال افزایش بود نزد. دو حزب

سوسیالیست قوی که بعد از جنگ بوجود آمده بودند در سال های 1990 با ادغام در احزاب دیگر بعد از آنکه حمایت های اتحادیه ها را از دست داده بودند، از بین رفتند.

در چین جنبش اتحادیه ای بطور عمده در جنوب چین و شانگهای و در تحت تأثیر جنبش ناسیونالیستی علیه ژاپن و متجاوزین غربی به خاک چین در چهارم ماه می 1919، پایه گرفت. بعد از تأسیس حزب کمونیست در سال 1921، نفوذ کمونیست ها زیاد شد. اما جنبش اتحادیه ای مزدبگیران تحت رهبری کمونیست ها بشدت به وسیله کومین تانگ سرکوب شد. کومین تانگ تنها حزب ناسیونالیستی سرکوبگر چین شد. (بعدها در تایوان)

بعد از پیروزی حزب کمونیست در سال 1949، جنبش اتحادیه های مستقل جایشان را به اتحادیه های تحت کنترل دولت دادند. در حال حاضر تنها اتحادیه مستقل در کشور چین کنفدراسیون اتحادیه های هنگ کنگ (HKCTU) می باشد که در سال 1990 تأسیس شد (160 هزار عضو دارد).

در هند اتحادیه ها دیر تأسیس شدند. با این وجود کارکنان راه آهن و صنایع نساجی بدون داشتن اتحادیه بارها در اواخر قرن نوزدهم دست به اعتصاب زدند. بعدها در سال 1908 جنبش ناسیونالیستی هند و ایجاد اتحادیه ها در هم تنیده شدند. زمانیکه در سال 1908 یکی از رهبران جنبش ناسیونالیستی به نام تی لاک دستگیر شد، اولین اعتصاب توده ای در تاریخ هند اتفاق افتاد و آن اعتصاب عمومی شش روزه کارکنان آسیاب در بمبئی بود. در سال 1918 اتحادیه مزدبگیران مدرس بوجود آمد و در سال 1920 انجمن مزدبگیران نساج در احمدآباد به وسیله یک رهبر زن به نام اناسویا سراب هی که با گاندی از نزدیک کار میکرد و سابقه رهبری یک اعتصاب موفق در سال 1917 در نساجی را داشت، پایه گذاری شد. کنگره عام اتحادیه ها، اولین سازمان عام مزدبگیران هندوستان در سال 1920 تأسیس شد. یک سال بعد فدراسیون عام کارکنان راه آهن هند بوجود آمد. بعد از استقلال در سال 1947 در جنبش اتحادیه ای بر اثر خطوط مختلف سیاسی انشعاب رخ داد. در این زمان بزرگترین فدراسیون سرتاسری بنام BMS به حزب راست افراطی هندو تمایل پیدا کرد. این حزب BJP نام دارد. INTUC به حزب کنگره تعلق خاطر داشت. در هندوستان دو فدراسیون کمونیستی به نام های HMS و UTUC وجود دارد. اتحادیه در جنبش سوسیالیستی بوجود آمد و دو شاخه آن به وسیله سوسیالیست های انقلابی پی ریزی شد. همچنین چند اتحادیه مستقل هم موجودیت دارند که یکی از آنها کمیته همبستگی اتحادیه بمبئی نام دارد.

تمامی این سازمان ها رویهمرفته بخش کوچکی از مزدبگیران هندی را در بر میگیرند. این سازمان ها تقریباً سه در صد از شاغلین رسمی را در بر میگیرند در صورتیکه در هندوستان نود و هفت درصد شاغلین غیر رسمی هستند.

تا زمانیکه حزب کنگره قدرت را در دست داشت، اقتصاد هند خود کفا بود و قوانین نفع مزدبگیران مناسب بود. در دوران جهانی شده دروازه این کشور بر روی سرمایه های فراملی گشوده شد و سبب شد که جنبش اتحادیه ای از یک طرف ضعیف و از طرف دیگر منشعب و بوروکراتیزه شود.

سازمان یابی در اقتصاد غیررسمی یک چالش اساسی برای زنده ماندن جنبش مزدبگیران هند می باشد. یک اتحادیه پیشگام در این بخش انجمن زنان دارای شغل آزاد (SEWA) که در احمد آباد مستقر است، می باشد. SEWA که در سال 1972 تشکیل شد، اکنون در هفت فدراسیون هندوستان یک میلیون عضو دارد.

اولین اتحادیه در تایلند در سال 1897 انجمن کارکنان تراموا بود. اما اتحادیه به شکل وسیع خود بعد از جنگ جهانی دوم بوجود آمد. اولین فدراسیون سرتاسری، اتحادیه عمومی مزدبگیران سیام (1947) بود که در خود 64 اتحادیه را که برخی از آنها از قبل از جنگ موجود بودند، جا داده بود. در این زمان دو فدراسیون مزدبگیران و چند اتحادیه مستقل موجود بودند. اما تراکم اتحادیه ها در سطحی پائین بود (5 درصد). قوی ترین اتحادیه، در بخش دولتی است. در ماه مارس 2004 اتحادیه کارکنان برق مبارزه ای بسیار موفق را علیه خصوصی سازی صنعت برق سازمان داد.

در مالایا اولین اتحادیه ابتدا بوسیله آناشیت های چینی در اوایل سال های 1920 و سپس بوسیله کمونیست ها پایه گذاری شد. بعد از اشغال این کشور توسط ژاپن در جنگ جهانی دوم و ورود حکومت گران بریتانیایی به این کشور، اتحادیه های کمونیستی سرکوب شدند و جای آنان را اتحادیه های میانه رو گرفتند.

در سنگاپور حزب عمل مردم که در اساس یک حزب سوسیالیستی بود، دولت تک حزبی را در آن کشور برقرار کرد که همزمان کنترل اتحادیه ها را هم در دست داشت.

در مالزی اما جنبش اتحادیه ای مستقل پابرجا ماند.

در اندونزی پس از استقلال (1945) جنبش اتحادیه ای بسیار قوی سر برافراشت که بوسیله حزب کمونیست رهبری میشد. در سال 1965 ارتش دست به سرکوب این جنبش زد و کشتاری صد هزار نفره از کمونیستها نمود و سپس ارتش یک حکومت دیکتاتوری را در سال 1967 برقرار کرد. تحت "نظام جدید" فقط یک اتحادیه دولتی تحت کنترل اجازه فعالیت یافت. تا اینکه در سال 1990 کم کم اتحادیه های مستقل علیرغم سرکوب ادامه دار، بوجود آمدند. در سال 1998 "نظام جدید" از هم پاشید و فشار بر روی اتحادیه ها برداشته شد. تعداد بیشماری از اتحادیه های مستقل و میلبانت سربرافراشتند اما این جنبش در اثر بیکارسازی ها و بیکاری فراوان متحد نیست، بخصوص پس از سی سال سرکوب از نظر سازماندهی و تجربیات سیاسی با محدودیت هایی روبروست.

در فیلیپین جنبش ابتدائی اتحادیه ای در مخالفت با حکومتگران کلنیالیست اسپانیا ظهور می کند. اتحادیه ها با تمام قوا در انقلاب ضد کلنیالیستی سال 1896 شرکت می کنند.

جنبش اتحادیه ای فیلیپین چون اسپانیا تحت نفوذ آنارکوسندیکالیست ها قرار داشت. (قدیمی ترین اتحادیه های فیلیپین همچون اتحادیه چاپچی ها و کارکنان دخانیات، هنوز هم نام های اسپانیایی را با خود حمل می کنند). بعد از اینکه این کشور تحت اشغال ژاپن قرار گرفت، اتحادیه ای رادیکال و قوی تحت رهبری کمونیست ها به نام کنگره سازمان های مزدبگیران CLO بوجود آمد. این اتحادیه CIO آمریکا را سرمشق خود قرار میدهد.

CLO به اتهام خرابکار ممنوع اعلام میشود و جای آن را سازمان های مختلفی میگیرند. در زمان حکومت دیکتاتوری مارکوس (1972 - 1986) یک شاخه چپ جنبش اتحادیه ای شکل میگیرد. این شاخه که کیلوسانگ مایو اونو (جنبش اول ماه مه) نام دارد، اتحادیه های کمونیستی و سوسیالیستی را در خود جا داده است. در این جنبش بعدها چندین انشعاب از KMU که تحت رهبری CPP مائونیست است، رخ داد.

جنبش مزدبگیران در ویتنام در سال های 1920 بوسیله گروههای کمونیستی ایجاد شد. در آن زمان ویتنام، لائوس و کامبوج، هندوچین نام داشتند که تحت انقیاد فرانسه بودند. حزب کمونیست هندوچین در سال 1930 تأسیس شد. CPI اولین اتحادیه کارکنان کشتی سازی باسون در سال 1921 در سایگون پایه گذاری شد و در هانوی فدراسیون اتحادیه های مزدبگیران در سال 1921 تشکیل گردید. در دوران استعمارگرایی اتحادیه ها ممنوع بودند. اتحادیه های زیرزمینی بوسیله CPI تأسیس و بعد از سال 1932 گروههای تروتسکیستی در این جنبش فعال بودند. به جز یک دوران کوتاه (1936 - 1938)، جبهه خلق در فرانسه با خود آزادی هایی برای مستعمرات در برداشت. پس از آن فرانسه چندین بار حزب کمونیست ویتنام را مورد حملات هلاکت بار قرار داد.

از سال 1940 الی 1945 ژاپن هندوچین را اشغال کرد و اجازه داد که فرمانروایان فرانسوی در آنجا باشند (ژاپن حکومت ویشی - طرفدار فاشیسم در فرانسه - را برسمت شناخت - مترجم). CPI جبهه ملی برای استقلال (ویت مینه) را در سال 1941 تأسیس کرد. این جبهه وظیفه داشت علیه اشغال ژاپن و استعمارگرایی فرانسه بجنگد. در سال 1945 ژاپن شکست خورد و تسلیم شد و ویت مینه استقلال ویتنام را اعلام کرد و کمی بعد با قوای انگلیس که در جنوب نیرو پیاده کرده بود، وارد جنگ گردید. ارتش فرانسه با پیوستن به قوای انگلیس قصد داشت که هندوچین را تحت الحمایه خویش نگهدارد.

جنگ اول هندوچین (1946 - 1954) آغاز شد. در خلال چند ماه CPI موفق شد تمام احزاب و سازمان های غیرکمونیستی را از ویت

مینه جاروب کند. گروه های تروتسکیستی یا در جنگ با بیگانه از بین رفتند و یا باقیمانده آن بوسیله CPI پاک سازی شدند. اولین جنگ هندوچین با قرارداد ژنو در سال 1954 بپایان رسید. در این قرارداد ویتنام به دو بخش تقسیم شد. در سال 1946 CPI (بعدا در سال 1951 نام خود را به حزب کار ویتنام تغییر داد) کنفدراسیون عمومی مزدبگیران ویتنام را بر اساس مدل شوروی بنیان گذارد (GCLV). بعد از اینکه کمونیستها کنترل شمال ویتنام را بدست گرفتند GCLV تنها سازمانی بود که اجازه فعالیت داشت. در جنوب چندین اتحادیه شکل گرفت که مهمترین آن کنفدراسیون مزدبگیران ویتنام CVT بود که در سال 1957 بعنوان جانشین کنفدراسیون فرانسوی کاتولیک (CFTC) که بخشی از کنفدراسیون اتحادیه های مسیحی بود، بوجود آمد. این اتحادیه ادعا میکرد که در اوج فعالیت خود 500 هزار عضو دارد. چند اعتصاب موفق را این اتحادیه حتی در زمان حکومت دیکتاتوری نگودین دیم سازمان داد.

بعد از وحدت نظامی ویتنام در دومین جنگ هندوچین، در سال 1975 فرانسویون عمومی مزدبگیران تشکیل شد و تنها سازمان قانونی در تمام کشور به حساب آمد. با احیای سرمایه داری در سال های نود، اعتصابات غیرقانونی و مستقل چندی بوقوع پیوست. در سال 2006 خبر ایجاد دو اتحادیه مستقل پخش شد. این دو اتحادیه بسرعت مورد سرکوب قرار گرفت و رهبران آن یا به زندان افتادند و یا در منازل خود محبوس گشتند. یکی از آنها بنام له تری تو بعد از آنکه به کامبوج در سال 2007 فرار کرد، ناپدید شد. شایعه هست که وی بوسیله مأموران دولت ویتنام ترور گردیده است.

در کامبوج بعد از برچیده شدن حکومت خمرسرخ، از سال 1979 اتحادیه های مزدبگیران شروع به بازسازی خود نمودند. خمرسرخ کوشش میکرد که طبقات شهری از جمله مزدبگیران صنعتی را از بین ببرد. جنبش اتحادیه ای دارای انشعابات فراوانی است و چندین مرکز سرتاسری وجود دارد. مهمترین مرکز سرتاسری کنفدراسیون اتحادیه های کارکنان است که نزدیکی بسیاری با حزب حکومتی (همان حزب کمونیست سابق) دارد. ویکی دیگر اتحادیه آزاد مزدبگیران پادشاهی کامبوج می باشد که نزدیک به حزب سام رین سی، قوی ترین حزب مخالف، است و نفوذ فراوانی در صنایع پوشاک دارد.

بین سال های 2004 و 2007 سه تن از رهبران آن ترور شدند که آنها عبارتند از چه آویش آ، رئیس اتحادیه در ژانویه 2004، روس سوانارت، یک رهبر محلی در ماه مارس 2004 و یک رهبر محلی دیگر بنام هوووتی در ماه فوریه 2007. هیچ یک از عاملین این ترورها نه معلوم شدند و نه مجازات گردیدند.

در لائوس تنها اتحادیه قانونی، فرانسویون اتحادیه ها (LFTU) می باشد که تحت کنترل حزب حاکم بنام حزب انقلابی مردم لائوس فعالیت می کند.

در آفریقا جنبش اتحادیه ای در ابتداء با فعالیت در بخش اقتصادی شروع شد، چرا که طبق قانون استعمارگران، تمامی منابع طبیعی این قاره، چه مواد معدنی آن و چه زمین های زراعتی و راه آهن و بنادر آن، به تاراج میرفت و قدرت در دست مقامات استعمار بود. اولین اتحادیه در آفریقا در بخش جنوبی صحرا بوسیله کارکنان راه آهن با نام اتحادیه سیرالئون در سال 1917 تشکیل شد. این اتحادیه در سال 1919 اعتصابی را در شهر فری تاون فراخواند. بهرحال فعالیت های اتحادیه ای در مستعمرات انگلیسی ها و فرانسوی ها در سال های 1930 شکل واقعی بخود گرفت.

کارکنان معدن "کوپربلت" در بخش شمالی رودزیا (زامبیا فعلی) نقش پیشگام را داشتند. این کارکنان در سال 1935 علیه ازدیاد مالیات ثابت سرانه دست به اعتصاب زدند. این خواسته مشخصا سیاسی بود. این اعتصاب سرکوب شد و 5 نفر به قتل رسیدند. در سال 1940 اعتصاب دیگری رخ داد که در آن 17 نفر کشته و 65 تن زخمی شدند و اعتصابیون پس از مقاومت چند روزه مجبور به عقب نشینی شدند. در سال 1947 اتحادیه های آفریقایی اجازه فعالیت قانونی یافتند و در سال 1949 اتحادیه کارکنان معدن آفریقا بوجود آمد. در سال 1952 اتحادیه بزرگترین اعتصاب را برای بالابردن سطح دستمزد سازمان داد که سه هفته طول کشید و موفقیت آمیز بود. تایمز مالی نوشت: " این اولین بار بود که بزرگترین اتحادیه آفریقا اعضایش را به این نقطه بکشاند که از نیروی صنعت گران استفاده بعمل آید. آشکار است که

نیروی جدیدی در آفریقا بپاخواسته است که دارای پتانسیل بسیار زیادی است". در سال 1954 بار دیگر اتحادیه ضربه دیگری وارد آورد که 58 روز طول کشید. مجله اکونومیست اوضاع را چنین می بیند: "جن و پری سازمان های آفریقایی و همبستگی آنها را نمیتوان با زور به بطری برگرداند". نیویورک تایمز اهمیت سیاسی این اعتصاب را چنین توضیح میدهد: "تمامی رهبران سیاسی شمال رودزیا با اتحادیه کارکنان معدن آفریقا در ارتباط هستند. این اتحادیه در طرح خواسته های سیاسی آفریقا پیشگام می باشد، خواسته هایی که برای تسلوی و داشتن مشاغلی که در حال حاضر برای اروپایی هاست، می باشد".

در نیجریه اتحادیه کارکنان راه آهن اولین سازمان به ثبت رسیده در سال 1939 می باشد. در خلال جنگ اتحادیه به سرعت رشد کرد و در سال 1949 شورای اتحادیه های مزدبگیران نیجریه تأسیس شد. بعد از جنگ دو اعتصاب بزرگ به جنبش اتحادیه ای سرعت بیشتری بخشید. اولی در سال 1945 اتفاق افتاد که از لاگوس شروع شد و سپس به تمامی راه آهن گسترش یافت. در این اعتصاب کارکنان کشت و زرع و بازرگانی شرکت داشتند. خصلت این اعتصاب عمومیت یافتن آن بود. اعتصاب دوم در معدن ذغال سنگ انوگو رخ داد که به فجیع ترین شکلی بوسیله پلیس سرکوب شد و چند کشته به جای گذاشت.

در ساحل طلا (اکنون کشور غنا نامیده میشود) در سال 1943 کنگره اتحادیه مزدبگیران پایه گذاری شد. در اواخر سال 1949 و اوایل سال 1950 اتحادیه در پشتیبانی از مجمع حزب مردم، یک اعتصاب را فراخواند که علیه فرمانروایی بریتانیا در این کشور اعتراض کند. همزمان فرانسویون سرتاسری اتحادیه ها در شرق آفریقا که تحت قیمومیت دولت بریتانیا بود هم بوجود آمد. این فرانسویون در ارتباط با احزاب ناسیونالیستی و جنبش های آزادیبخش بود.

در مستعمرات فرانسه، جنبش اتحادیه ای در هر گوشه کشور بصورت پراکنده در اواخر سال های 1930 بوجود آمد. این اتحادیه ها شاخه هایی از اتحادیه های فرانسوی بودند. اما انکشاف آنها بعد از سال 1944 که فرانسه از اشغال نازی ها درآمد، صورت گرفت. ایجاد اتحادیه ها در مستعمرات فرانسه محصول آزاد شدن کشور فرانسه بود. در این کشور اتحادیه ها با جنبش های ناسیونالیستی در ارتباط بودند. در سال های 1955 - 1956 اتحادیه های آفریقایی بشکل مستقل با اتحادیه های فرانسوی مرتبط شدند. در سوم ماه نوامبر 1953 اتحادیه های غرب آفریقا که تحت نظارت فرانسوی ها بود، اعتصاب عمومی ای را برای تصویب قوانین شغلی سازمان داد. این قوانین قبلا در سال 1947 به مجمع ملی فرانسوی ها داده شده بود. اصلی ترین خواسته این قوانین تصویب 40 ساعت کار در هفته با بیست درصد اضافه دستمزد بود. این اعتصاب در غرب آفریقای تحت الحمایه فرانسه بسیار تأثیرگذار بود. تاکنون هیچ اتحادیه ای در آفریقا چنین تأثیری را بر منطقه ای با چنین وسعت بسیار، نگذاشته بود. در بیست و دوم نوامبر در اثر این اعتصاب، مجمع ملی فرانسوی این ماده را تصویب می کند و از 16 ماه دسامبر اعتبار قانونی می یابد. ولی از آنجائیکه کارفرمایان بوسیله صاحب منصبان استعمارگر حمایت میشدند، این کارفرمایان قادر بودند که در اجرای قوانین کار اشکال ایجاد نمایند که خود همین مسئله هم موضوع مبارزه ای دیگر بود. یک سری از اعتصابات از ماه ژوئن تا نوامبر 1953 در مستعمرات بوقوع پیوست. در کشور گینه اعتصابی دوماهه از بیست و یکم سپتامبر تا بیست و پنج نوامبر صورت گرفت. این اعتصاب با حمایت دهقانان مواجه شد. دهقانان وظیفه غذارسانی به اعتصابیون را داشتند. در خلال این اعتصاب هشت نفر از رهبران اتحادیه ها زندانی شدند، تعدادی از اعتصابیون بوسیله پلیس سنگال و گینه مجروح شدند و یک نفر هم در گینه به قتل رسید. در بیست و هفتم ماه نوامبر دولت فرانسه به صاحب منصبان تحت الحمایه خود دستور داد که قانون 40 ساعت کار در هفته و بیست و صد اضافه دستمزد را در همه مناطق رعایت کنند.

در آفریقای جنوبی اتحادیه ها بر اساس نژاد سازمان یافته اند. مزدبگیران غیراروپایی در خلال و یا بعد از جنگ جهانی دوم (تقریبا 200 هزار عضو در بین سال های 1940 - 1945) به اتحادیه پیوستند. تحت حکومت ناسیونالیستی آفریقای جنوبی (1948 - 1994) جدایی نژادی (آپارتاید) برقرار بود که سایه اش را بر تمامی

قوانین اجتماعی این کشور حاکم گردانیده بود. اتحادیه هایی که همه نژادها را به عضویت می پذیرفتند غیرقانونی به حساب می آمدند و مورد سرکوب قرار می گرفتند. با این وجود سازمان های مزدبگیران آفریقایی کم و بیش در تحت فشارهای حکومتی به حیات خود ادامه دادند. حمایت های اتحادیه های موجود اروپایی از اتحادیه های آفریقایی به ندرت اتفاق می افتاد (فقط در برخی مواقع از ناساجان و کارکنان بازرگانی و صنایع غذایی حمایت به عمل آمد).

از سال های 1970 فعالین ضد آپارتاید دست به ایجاد اتحادیه های سیاهان غیرنژادپرست زدند. در اواخر سال های 1970 و آغاز 1980 این اتحادیه ها فدراسیون ها را بوجود آوردند که از آن جمله اند: فدراسیون اتحادیه های کارکنان آفریقایی جنوبی (FOSATU) در سال 1979 و شورای اتحادیه های آفریقایی جنوبی (CUSA) در سال 1980. در سال های 1980 تعداد زیادی از مزدبگیران به اتحادیه ها پیوستند. دولت رفورم در قوانین را طرح نمود: ماده اصلاحی 1981 در روابط کاری. در این رفورم مسائل مربوط به نژاد برداشته شد. در سال 1985 کنگره اتحادیه های آفریقایی جنوبی (COSATU) پایه گذاری شد که در خود FOSATU، اتحادیه مستقل کارکنان معادن را جای داد. کارکنان سراسری معادن، CUSA را ترک کرد تا به COSATU بپیوندند

در حال حاضر COSATU با یک میلیون و هشتصد هزار عضو از مهمترین اتحادیه های آفریقایی جنوبی است که بطور عمده جهت گیری های سوسیالیستی دارد. CUSA که در اساس با جنبش وجدان سیاه بوجود آمده بود با گروه کوچکی بنام مرکز اتحاد آفریقا AZACTU ادغام شد تا شورای ملی اتحادیه ها FEDUSA را تشکیل دهد. این شورا 400 هزار عضو دارد. سومین مرکز، فدراسیون اتحادیه های آفریقایی جنوبی (FEDUSA) نام دارد که در سال 1997 تشکیل شد و بطور عمده شامل کارکنان ماهر سفید شاغل در کارهای دولتی و یقه سفید بوده و دارای 500 هزار عضو می باشد. این اتحادیه خود را از نظر سیاسی بیطرف معرفی کرده است. هر سه این فدراسیون ها ملحقاتی از ICFTU هستند.

در سال 1996 تراکم در اتحادیه ها به مرز 57/5 درصد رسید. بدین صورت جنبش اتحادیه ای آفریقایی جنوبی یکی از قوی ترین نوع خود در سطح جهانی شد. اما سیاست دولت ANC هر چه بیشتر تمایلات محافظه کارانه اقتصادی می یافت. مسئله مهم که باعث تضعیف COSATU شد یکی از دست دادن رهبران با تجربه بود. این رهبران وارد سیاست شدند. و دیگری برنامه اقتصادی محافظه کارانه دولت ANC است که COSATU از آن حمایت می کند. چنین فعل و انفعالی باعث شد که این اتحادیه نتواند خواسته های اعضای خود را برآورده سازد.

از نظر سیاسی جای سوسیالیست ها و سوسیال دموکرات ها، بوسیله حزب کمونیست آفریقایی جنوبی پر شد که در اتحادی با COSATU و ANC می باشد. دیگر گروه های چپ (تروتسکیست ها، آفریقایی متحد) در حاشیه قرار گرفتند بجز در غرب دماغه امید.

با نگاهی به جهان، جنبش مزدبگیران جهانی را چگونه می بینیم؟ اولاً مزدبگیران سازمان یافته واقعی است تقریباً در تمام جهان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، حتی در زمانی که هیچ گونه سازمان های جهانی مؤثر وجود نداشت. عمومیت جنبش مزدبگیران و خواسته ها و ایدئولوژی آنها قبل از سازمان یابی آنها وجود داشته است. در شکل عام، حتی پس از جنگ جهانی دوم عناصر یک جنبش جهانی و سرتاسری همیشه موجود بود اما برای آنکه این جنبش با این مختصاب برسمیت شناخته شود چند دهه وقت میخواد.

صعود و سقوط جهان سوم

در سال های 1950 و 1960 جنگ سرد یک واقعیت سیاسی جهانی شد. هرکدام از دو ابرقدرت سعی میکردند برای حمایت از بلوک خود، از نظر سیاسی و منابع مالی جنبش مزدبگیران را تحت کنترل خود درآورند. جنبش مزدبگیران قطب بندی شد و کار اتحادیه هایی که سعی میکردند استقلال خود را، که بر اساس استقلال طبقاتی مفهوم می یافت، حفظ کنند، سخت تر شد. چنین کنش ها و واکنش ها بی خصوص جنبش اتحادیه ای در مستعمرات سابق در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین را سخت تر میکرد. بعد از خاتمه جنگ غالب قدرت

های اروپایی، امپراطوری مستعمراتی خود را از دست دادند. البته چنین عملی با لشگرکشی ها و سرکوب های نظامی خانمان برانداز توأم بود (فرانسه در هندوچین و الجزیره، هلند در اندونزی و سپس پرتغال در مستعمرات آفریقایی اش). همچنانکه قبلاً بیان شد جنبش مزدبگیران در برخی از کشورهای مستعمره تاریخی قدیمی دارد و در برخی دیگر در ارتباط با مبارزات ضد استعماری یا بعرضه وجود گذاشتند. در آمریکای لاتین جنبش مزدبگیران به قدمت این جنبش ها در اروپا میرسد. اما وابستگی صنعتی این منطقه به بخش شمال آمریکا، دارا بودن حکومت های پوسیده و قدیمی و ساختار سرکوبگرانه اجتماعی و رژیم های دیکتاتوری، آنان را آنچنان از وضعیت کشورهای سابقا مستعمره و در حال استقلال متمایز نمیکرد.

جنبش مزدبگیران در این "جهان سوم" (در مقابل جهان اول که شامل کشورهای صنعتی پیشرفته و جهان دوم مشتمل بر اقمار شوروی می باشد) در ابتداء قوی بود و از اتحاد با جنبش های آزادیبخش، که اولین دولتهای بر سرکار آمده پس از استعمار را تشکیل میدادند، برخوردار بود. این جنبش به دلایل چندی از قدرتش کاسته میشود: در جنگ سرد هر بلوکی سعی میکرد که برای خودش متحد خریداری کند. از این جهت به فساد مالی دامن زد. جای دولت های منتخب دموکراتیک را، دولت های سرکوبگر تک حزبی گرفت. جنبش های مزدبگیران تحت فشار یا نابود شدند و یا مجبور به اطاعت گردیدند. از سال های 1980 سازمان های مالی جهانی برنامه های تنظیم ساختار را مطرح کردند و نتیجه آن شد که بخش دولتی لگدمال شد و تأثیر خود را بر اعضای جنبش های اتحادیه ای گذاشت.

منطقه گرایی

اتحادیه های جهان سوم سازمان های منطقه ای بوجود آوردند. از قبیل سازمان اتحادیه متحد آفریقا (OATUU) و یا کنفدراسیون جهانی اتحادیه های عرب (ICATU). تمامی این اتحادیه ها با زور و نه داوطلبانه، تحت کنترل دولت بودند و از این جهت ارتباط چندانی با فعالیت های اتحادیه های جهانی نداشتند.

کنفدراسیون اتحادیه های اروپا (FTUC) در سال 1973 پایه گذاری شد و از لحاظ مالی بشدت به اتحادیه اروپا وابسته است. هفتاد درصد بودجه این کنفدراسیون بوسیله اتحادیه اروپا تأمین میشود. این کنفدراسیون غالباً سیاست های EU را حمایت می کند. این کنفدراسیون از شاخه های اروپایی ICFTU و WCL ساخته شده است و سازمان هایی که هیچگونه شاخه های بین المللی ندارند (CGT در فرانسه و CGTP در پرتغال) در آن عضویت دارند. مفیدترین کاری که این کنفدراسیون انجام میدهد تحقیقات و تعلیم و تربیت است (کالج اتحادیه های اروپا و انستیتیوی اتحادیه های اروپا). زمانیکه ETUC بنیانگذاری شد، تأثیر مستقیمی در برش آن از سازمان اروپایی ICFTU بنام (ERO) گذاشت.

AFL - CIO در سال 1969 ICFTU را ترک کرد و سپس در سال 1982 به آن پیوست. علت جدایی آن بود که AFL - CIO با هرچه بیشتر نزدیک شدن ICFTU به اتحادیه های وابسته به احزاب کمونیستی در شرق و غرب اروپا مخالف بود و سازمان های وابسته به خود و مستقل از ICFTU را در کشورهای مهم اروپایی شکل داد. ICFTU - ERO در سال 1969 به همکاری با یکدیگر خاتمه دادند تا ETUC مستقل از ICFTU و WCL بنام ETUC موجودیت یابد.

اساس ایدئولوژیک این سازمان جدید احساس قوی در داشتن هویت اروپایی بود که به عقیده برخی با ناسیونالیسم اروپایی پیوند داشت و دست کمی هم از ناسیونالیسمی که بوسیله کمیسون اروپا بیان میشد، نداشت. این چنین نظریه جدایی طلبانه نه فقط فشار درناکی را در ارتباط با ETUC و ICFTU ایجاد می کرد، بلکه سنگینی آن بر دوش ETUC و GUFs هم می افتاد.

ETUC، فدراسیون های اتحادیه های اروپایی را در خود جا داده بود که از نظر حقوقی شاخه هایی از GUFs بودند. ارتباطات اینها با GUFs برخی اوقات مستقل بود (مثال صنایع فولاد) و برخی اوقات بعنوان سازمان های وابسته (مثال بخش سرویس) عمل میکردند. IUF (صنایع غذایی و کشاورزی) و ITF (حمل و نقل) پس از طی اختلافاتی طولانی مدت، در عین همزیستی در کنار هم، بالاخره در

یک سازمان متحد در ETUF و در چهارچوب ETUF بعنوان سازمان های محلی GUF برسمیت شناخته شدند.

جدایی طلبی اروپایی نیز، هنگامیکه شوراهای کار اروپا (EWC) به فرمان اتحادیه اروپا در سال 1994 تشکیل شد، بر مواضع جنبش اتحادیه ای تأثیر گذاشت. بر مبنای این حکم کمپانی های فراملی که در بیش از دو کشور اتحادیه اروپا کارکنانی را به خدمت میگیرند، موظف هستند که شوراهای کاری را سازمان دهند که در آن تمامی بخش های کاری نمایندگی دارند. این حکم از طرف اتحادیه ها مورد استقبال قرار گرفت زیرا کمپانی ها را مجبور میکرد هر سال یک بار با نمایندگان کارکنان ملاقات داشته باشند: اما از طرف دیگر در ارتباط با خواسته های مزدبگیران محدودیت هایی وجود داشت. این مصوبه فقط به کشورهای عضو اتحادیه اروپا مربوط میشد (بدین شکل برخی از کشورهای اروپایی را که عضو اتحادیه اروپا نبودند و سایر کشورهای جهان را در بر نمیگرفت). در این مصوبه به EWCs به عنوان "اطلاعات و مشورت" نگاه کرده میشد (نه به عنوان یک مرجع برای مذاکره کردن) و در آن فقط "نمایندگان کارکنان" ذکر شده بود و نه اتحادیه ها. از این جهت در را برای نمایندگان غیر اتحادیه ای باز گذارده بود. شکل بدتر آن بود که نمایندگان بوسیله کارفرمایان دست چین شوند. در این مصوبه آمده بود که میتواند تغییراتی را بپذیرا باشد اگر طرفین "شرکای اجتماعی" راضی به آن باشند. این مسئله را میتوان این چنین توصیف کرد که فقط عملکرد و ترکیب EWC میتواند مورد مذاکره قرار بگیرد.

در چنین حالتی ETUF به GUF نزدیک تر است و فعالیت موفقیت آمیزی را برای کنار زدن محدودیت ها به جلو می برد. ولی ETUF جدایی گرا هرچه بیشتر خود را در درون همان محدودیت ها، که مصوبه شورا با همان ارزش های محدودش است، محبوس می نماید. در این اواخر دیگر سازمان های منطقه ای وابسته به CFTU (ICFTU - AFRO برای آفریقا) و (ICFTU - ARPO برای آسیا) و منطقه اقیانوس آرام و ORIT برای نیمکره غربی اعلام استقلال کردند. جالب است که آنها دفاتری را سازمان داده اند که وضعیت مالی و پولی را در دست دارند و دیگر از نظر مالی به دفتر بین المللی بروکسل وابسته نیستند.

بدین شکل ICFTU شعبات خود را در اروپا از دست داد و با موجودیتی ضعیف از لحاظ کنترل بر سایر مناطق وارد قرن بیست و یکم شد.

مسئله اصلی بحث های منطقه ای شناخت مسئولیت است. یک سازمان جهانی می بایستی واقعیت های مناطق مختلف را برسمیت شناخته و حق خودمختاری سازمان های منطقه ای را جزو وظایف خود بداند. این سازمان های خودمختار در درون یک سازمان جهانی بهتر میتوانند مسئولیت های منطقه ای و غیر منطقه ای و جهانی را بسرانجام برسانند، و گرنه دستور از بالا به پائین خواهد بود و بی نتیجه خواهد ماند.

از سال های 1980، آغاز جهانی شدن، پایه های اقتصادی و سیاسی استثنائگرای و جدایی گرایی از بین میرود اما جهانی شدن با خود مشکلات فراوانی برای جنبش جهانی مزدبگیران به همراه داشت. زمانی که کنفدراسیون جهانی اتحادیه های صنفی (ITUC) با ادغام ICFTU و WCL در ماه سپتامبر 2006 بوجود آمد، ابتداء اتحادیه های فراوانی که هیچگونه وابستگی جهانی نداشتند به آن پیوستند و سپس این ادغام به اتحادیه های منطقه ای گسترش یافت. در اروپا تحت توجهات ITUC، شورای متحده منطقه اروپا (PERC) شکل گرفت که در آن ETUC و مراکز ملی اروپای شرقی که اعضای ETUC نبودند و به ITUC نزدیک بودند (چون شوروی سابق) عضویت دارند.

جهانی شدن

اگر بطور وسیع نگریده شود، پایان دوران جنگ سرد مصادف شد با پایان دوران شکوفایی اقتصاد بعد از جنگ. بعد از "شوگ نفت" در سال 1974، بیکاری های عظیم در سال های 1980 نمودار شد، دیوار برلین در سال 1989 فرومیریزد و در سال 1991 شوروی از هم می پاشد و کشورهای جدیدی سر بیرون می آورند و بازارهای همگی آنها برای سرمایه گزاریهای فراملی گشوده می شود. در مدت

بیش از ده سال اقتصاد جهانی دچار تغییرات بنیادی میشود و از مجموع کشورهایهایی که اقتصاد ملی شان با شبکه هایی از تجارت، سرمایه گزاری و اعتبار با دیگر کشورها مرتبط بودند، به اقتصاد در هم پیچیده جهانی بدون مرز تغییر می یابند.

تغییرات انقلابی در ارتباطات از راه دور و حمل و نقل بوسیله سرمایه فراملی فراهم آمد که در حقیقت بهره برنده اش خود سرمایه های فراملی بود. این تغییرات هرچه بیشتر خودمختاری و تحرک منابع دولت های ملی را تنگ تر کرد. سرمایه فراملی خود را از قید و بند دولت های ملی رهانید و هر کجا که بیشترین منفعت را برایش فراهم می آورد، نقل مکان میکرد. سرمایه فراملی اقتصاد جهانی را به نفع خود تغییر داد. این تغییر با حمایت دولت های مؤثر جهانی و اروپایی، بنگاه های مالی، سازمان تجارت جهانی و مؤسسات وابسته به EU (اتحادیه اروپا - مترجم) امکانپذیر گشت.

کشورهای سابق جهان دوم و سوم برای آنکه سرمایه گزاری های مستقیم را جذب کنند، با همدیگر به رقابت مناقصه ای بلند میشوند و در این راه دستمزدها را بشدت تنزل میدهند، قوانین رفاه اجتماعی را از بین میبرند، انبوهی از ارتش بیکاران ایجاد می کنند و دایره حقوق بشر و دموکراتیک را تنگ تر می نمایند.

نتایج بلافصل چنین رویدادی، رشد نابرابری اجتماعی، اختلاف اجتماعی، از بین رفتن حمایت های اجتماعی، گسترش فقر در سطح جهانی و خطر فزاینده محیط زیست که بشریت را تهدید می کند، می باشد.

با فروپاشی اتحاد شوروی و کشورهای اقمار آن، بازار کار جهانی واقعا جهانی شد. مزدبگیران تمام کشورها علیه همدیگر در سطح دستمزد، رقابت شدیدتر می کنند. کار با قراردادهای رسمی و دائمی در تمامی کشورهای صنعتی در حال محدود شدن است و جای آنرا کارهای کنتراتی و موقت چه در سطح جهانی و چه در سطح ملی گرفته است. تولیدات صنعتی و سرویس به کشورهایی که پائین ترین دستمزد را دارا می باشند، سرازیر شد. بسیاری از این سرمایه فراملی به چین ختم شدند، جائیکه که اتحادیه های آزاد مزدبگیران ممنوع است.

جنبش جهانی مزدبگیران در سطح جهانی آمادگی قبلی با این وضعیت جدید را نداشت. دهها سال تن آسیای، میراث ایدئولوژیک و سیاسی، او را بی اهمیت و رقیق کرده بود. خواسته های واقعی آن در اثر جنگ سرد، تغییر شکل داد. قوی ترین سازمان های اتحادیه ای هنوز به وسیله رهبرانی هدایت میشد که ویژه دوران قدیم بود و چالش های علیه دوران جدید در آن به چشم نمیخورد. غالبا ایدئولوژی مشارکت اجتماعی مورد قبول آنها قرار گرفته و تفکرات سیاسی به دست فراموشی سپرده شد. اعضای اتحادیه ها با روش های بوروکراتیک و انفعال تربیت می شدند.

نه ICFTU و نه ETUC و بسیاری از اعضای GUF دارای استراتژی و افق مبارزه با چالش های جدید نبودند. مسئله اصلی تمامی سازمان های جهانی مزدبگیران آن بود که بعنوان انجمن های آزاد، در سطوح کشوری و ملی عمل کنند در صورتیکه در همین زمان سرمایه جهانی عمل می کند و فعالیت و تفکراتش جهانی است. تا زمانی که وضعیت به این شکل بماند، اتحادیه ها قادر به توسعه یک استراتژی عمومی جهانی نخواهند بود و در بهترین شکل خود نازل ترین فصل مشترک خود را توسعه خواهند داد.

در سال 2003 جنبش جهانی مزدبگیران دچار چالش های جدی شد. برخی از آنها مسائل حل نشده قدیمی هستند و برخی دیگر در اثر مسائل جدید پدید آمده در سطح جهانی است.

چالش ها

(1) طبقه مزدبگیر در حال تغییر

سه مسئله در ارتباط با اقتصاد جهانی بسیار به هم مرتبط هستند: ترکیب در حال تغییر طبقه مزدبگیر، رشد اقتصاد خصوصی و مسئله جنسیت.

مسئله جنسیت در اتحادیه های مزدبگیران پیچیده و متناقض است. از ابتدای پیدایش اتحادیه ها، از حقوق زنان دفاع شده و بسیاری از زنان بعنوان رهبران با جاذبه جنبش مزدبگیران در تاریخ این جنبش به ثبت رسیده اند. در کنار این امر، جنبش اتحادیه از آغاز فرهنگ

در ده سال اخیر جنبش ضد سرمایه داری جهانی قد برافراشته است و کمپانی های فراملی را نشانه رفته است. این جنبش قادر است ائتلاف های قدرتمندی چون فوروم اجتماعی جهانی را شکل دهد. در مجموع این دسته بعنوان جنبش جهانی عدالت خواهانه تعریف شده است. این جنبش، جای خالی جنبش مزدگیران را، که از خواسته ها و مسئولیت های وسیع اجتماعی خویش در سطح جهان عقب نشینی کرده است، پر کرده است. وظیفه جنبش مزدگیران آن است که در چنین ائتلافاتی که دارای زیربنای ضد سرمایه داری است، و بعنوان "آلترناتیو جهانی" معروف هستند، وارد شود. آیا جنبش مزدگیران قصد آن دارد که پاندول وار در میان بنگاه های جهانی مالی و اتحادیه اروپا و دستگاه های دولتی تبلیغ کند؟

(4) سیاست

در بسیاری از کشورها رابطه بین جنبش اتحادیه ای و متحدین تاریخی آن چون احزاب سوسیال دموکرات و کارگر بسیار سخت شده است. جنبش اتحادیه ای به یک دورنمای سیاسی دیگر احتیاج دارد. در حال حاضر ایجاد یک دورنمای سیاسی برای جنبش اتحادیه ای این معنی را ندارد که از احزاب سیاسی موجود تبعیت کنیم و وابسته به آنها باشیم. در اینجا دلایل دقیق تر آنرا قصد توضیح نداریم، اما میتوان اشاره کرد که سرمایه فراملی خودمختاری ملت - دولت را کاهش داده و از این جهت احزاب سنتی مزدگیران به جنبش اتحادیه ای پشت کرده اند. روابط گذشته بعنوان کمربند انتقال (به شکل دوطرفه) سیاست دستگاه انتخابی و یا توافقات با کمپانی ها دیگر کارساز نیست و نتایجی در بر ندارد. از این جهت است که جنبش اتحادیه ای می بایستی دورنمای سیاسی داشته باشد. این بدین معنی است که جنبش اتحادیه ای می بایستی علایق اعضاء خود را مافوق تولید بداند. ممکن است گفته شود که باید یک سیستم سوسیالیسم دموکراتیک، به مثابه آلترناتیوی در مقابل "نظم نوین جهانی" سرمایه فراملی، از طریق جنبش اتحادیه ای بوجود آید به جای اینکه اتحادیه ها به عنوان آمبولانس به قربانیان "نظم نوین جهانی" سرویس بدهد.

(5) مسئله بزرگ

جنبش مزدگیران بعنوان حاملین یک آلترناتیو نظم اجتماعی در مقابل سرمایه داری، وارد تاریخ گردید. امروزه گرچه بیشتر رهبران این جنبش دورنمای تغییرات اساسی اجتماعی را به کناری نهاده اند، اما هنوز خود این جنبش، بدون کم و کاست و با سرسختی، بزرگترین جنبش مقاومت در جهان باقی مانده است که از هزاران مبارزه کوچک و بزرگ روزانه تشکیل شده است. مبارزاتی که توسط مزدگیرانی که هیچ راه چاره ای دیگر نداشته و جای دیگری ندارند که بروند، صورت میگیرد.

امروزه میلیون ها انسان با ایده "جهانی دیگر ممکن است" مارش میروند. این قوی ترین جنبش علیه سرمایه داری است که جهان پس از آنکه سوسیالیسم تاریخی صحنه را ترک کرد، بخود دیده است. اگر مزدگیران سازمان یافته یک بار دیگر به ایده عدالت جهانی روی آورند، آنگاه ایجاد جهانی بهتر امکان پذیر میگردد.

این مقاله در تاریخ 30 سپتامبر 2009 بوسیله نویسنده آن بازنگاری گردیده است



مزدگیران صنعتی را پذیرا شد که بیشتر مردان در این صنف مشغول به کار بودند. با وجود پیشرفت های زیاد در مسئله برابری، هنوز بسیاری از اتحادیه ها همچنان در تسلط مردان باقی مانده است و همان تصویرتسلط کارکنان صنعتی مکرر در آن همچنان پابرجاست.

امروزه این فرهنگ نه فقط سدی در مقابل پیشرفت اتحادیه هاست، بلکه موجودیت اتحادیه ها را با خطر نابودی مواجه کرده است. رشد بخش های اقتصادی با بند اتصال ضعیف اتحادیه ای و یا حتی بدون اتحادیه، چون بخش صنایع سرویس، تماما و یا بخشا تغییر بازار کار و خصوصی کردن بخش های دولتی، طبقه مزدگیری بوجود آورده است که بطور عمده از زنان تشکیل شده است. این طبقه که بطور عمده در کارهای نامنظم و حمایت نشده مشغول هستند، هیچگونه تجربه قبلی اتحادیه ای را دارا نیستند. عده بسیار زیادی از این طبقه جدید، در بخش غیر رسمی، بدون قراردادهای کاری مطمئن، پوشش و مزایای اجتماعی مشغول به کار هستند. این حالت شامل کارکنان شغل آزاد در بخش خصوصی و حتی کارکنان مزدی در این رشته میشود. کار خصوصی در کشورهای صنعتی در حال گسترش است که از نظر تاریخی یک عقبگرد به شمار میرود. اما این گرایش در کشورهای جنوبی همیشه متداول بوده است و تعدا بسیار زیادی را در بر میگیرد. امروزه سازمان دادن مزدگیران در سطح جهانی بدون در نظر گرفتن کارکنان بخش اقتصاد خصوصی قابل تصور نیست. اکثریت کارکنان این بخش را زنان تشکیل میدهند. از این جهت لازم است اتحادیه ها با جنبش زنان همکاری نمایند.

خود زنان در بخش خصوصی اتحادیه هایی را تأسیس کرده اند. همچنانکه قبلا گفته شد معروفترین آن ها انجمن زنان دارای شغل های آزاد (SEWA) در هندوستان می باشد. تعداد زیادی از این اتحادیه ها موجود هستند. برای جنبش سنتی اتحادیه ای مشکل است که با این نوع اتحادیه ها مرتبط باشند. اکنون اتحادیه ها باید به بخش اقتصاد غیررسمی توجه ویژه کنند و آنرا ارجح بدانند و اتحادیهایی را که برای این منظور ضروری هستند، بوجود بیاورند.

(2) حقوق بشر

غالبا نقش سرکوب یا مورد توجه قرار نمیگیرد و یا بهای کمی به آن داده میشود. سرکوب میتواند شکل وحشتناکی بخود بگیرد، مثل آنچه در کلمبیا اتفاق افتاد. بیش از 2500 تن از اعضاء اتحادیه ها در ده سال اخیر ترور شده اند و یا در چین که فقط اتحادیه های تحت کنترل دولت وجود دارند و یا در عربستان سعودی، جائیکه هرگونه فعالیت های اتحادیه ای ممنوع است.

اما سرکوب شکل های زیرکانه ای هم دارد. قوانین دست و پا گیر و محدود کننده در عمل حقوق مزدگیران را زیر پا میگذارد، هرچند در تئوری آن حقوق به رسمیت شناخته شده اند. در ایالات متحده 32 میلیون مزدبگیر قانونا حق ایجاد اتحادیه را ندارند. کارفرمایان مرتبا قوانین را زیر پا می گذارند و علیه اتحادیه ها به شدت تبلیغ می کنند. رسیدگی به شکایات با کندی و نامعلوم صورت میگیرد. در بریتانیا قوانینی بوسیله دولت های محافظه کار به تصویب رسیده است که حق اعتصاب را بشدیدترین شکل محدود کرده است. در کشورهای بیشماری از جمله در دموکراسی های صنعتی پیشرفته برخی از اشکال اعتصاب ممنوع است. این ممنوعیت برای فعالیت ها و همبستگی های جهانی اتحادیه است زمانیکه بخواهند در سایه آن از حقوق اعضاء در دوران اقتصاد جهانی در سطح جهانی دفاع به عمل بیاورند.

جنبش جهانی مزدگیران حقوق این طبقه را حقوق بشر به حساب می آورد و همزمان بیان میدارد که حق مزدگیران است که اتحادیه داشته باشند و اتحادیه تنها ماوایی است که حقوق دسته جمعی آنان را با شرکت خود آنان حفظ می کند. از آنجائیکه اتحادیه ها از طرف متحدین سنتی سیاسی هرچه کمتر مورد حمایت قرار میگیرد، اتحادیه ها محتاج آن هستند که با سازمان های حقوق بشر و دیگران متحد شده و سطح آگاهی عموم را نسبت به این مسائل و مسائل اجتماعی درکل، حساس سازند.

(3) جنبش اجتماعی جدید

زلف پریشان زنان و گسل های لرزان تهران!



خوابیده است!! این "مشیت" یا محصول خشم و غضب خدا از بنده گان تقصیر کار خود است که " عظمت قدرت پروردگار" را از یاد برده اند، لذا لازم می شود از طریق یک " شوک ترابی " (زمین لرزه) این قدرت و فاعل مطلق را به همگان یاد آوری نمود، و یا ناشی از اراده خدا برای آزمایش و امتحان مجدد بنده گان خود است.

معلوم نیست وقتی " خرافه " "بهشت و جهنم" در بسیاری از ادیان تعبیه شده اند تا انسان خطاکار و " لا کتاب" را به سزای "گناهان" خود برسانند و یا مومنان را بخاطر بنده گی و خدمات شان پاداش دهند، دیگر چه ضرورتی است، قبل از " آخرت" در همین دنیا، حساب مردم را برسند، آنهم فله ای!! یعنی بدون جدا کردن "بندگان پرهیز کار" از "کافران و منافقان و دنیا پرستان" همه را با هم زیر خاک مدفون کنند و به ضعیف و کبیر هم رحم نکنند و از کودک شش ماهه تا سالخورده هفتاد ساله نگذرند؟!

البته اکثر ادیان بزرگ موجود یکی دو هزار سال قبل بوجود آمدند، در آنزمان دانش بشر هنوز قادر به تحلیل علمی بسیاری از حوادث و رویدادها نبود، از اینرو تئوری پردازی در مورد " خشم و یا امتحان الهی" دانشن مصیبت هایی چون زمین لرزه، بی هیچ چالشی توسط انبوه انسانها پذیرفته می شد، اما تکرار این جعلیات خرافی در قرن بیست و یکم و در عصر فوران علم و تکنولوژی، بیش از آنکه نشانه پایبندی به آموزه های اورجینال دینی باشد، صرفاً پرده ساتری است بر ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی دولتها و نظاماتی که از زیر بار مسئولیت ، شانه خالی می کنند و هیچ تلاشی برای جلوگیری و پیشگیری از ابعاد هولناک تلفات جانی و مالی بعمل نمی آورند. بعید است دست اندرکاران این رژیم ها و سیستم ها، ندانند که علل زمین لرزه چیست و راه جلوگیری از تبدیل آن به فاجعه کدام است؟ آنها عمداً سر خود را در طوبله خرافات مذهبی فرو میبرند تا از روبرو شدن با پرسشهای ساده اما رسوا کننده قربانیان و آسیب دیده گان فاجعه، خلاص شوند.

آنها لرزش زمین را به آسمان نسبت میدهند تا مبدا پایشان از زمین کنده شود و خشم مصیبت دیده گان، آنها را همچون " طوبله اوژیاس" پاکسازی کند.

به همین خاطر سخنان سردمداران جمهوری اسلامی در جریان زمین لرزه هایی که طی سه دهه گذشته در ایران رخ داده اند ، هیچ تعجیبی بر نمی انگیزد. مثلاً خامنه ای در جریان وقوع زمین لرزه هولناک شهرستان بم گفته بود که این زلزله اگر چه ناگوار و مصیبت زا بود، اما یک امتحان الهی بود، وی افزود که گاهی پروردگار بی همتا، از درون این آزمایشها، برکات معینی را به ارمغان می آورد!! خامنه ای با تمسک جستن به چنین ترفندهایی می خواست از طریق " امتحان الهی" دانشن فاجعه کشتار دهها هزار انسان در بم، نگاه عصب آلود مردم را بجای بارگاه خلیفه مسلمین بسوی "آسمان" بی سرانجام متوجه کند .

اما مردم ایران از خود میپرسند، چرا کشور و جزایر زلزله خیز ژاپن، زمین لرزه هایی با قوت هفت یا هشت درجه ریشتر را تحمل می کنند، اما در کشور زلزله خیز ما در چند ده سال اخیر (از بوئین زهرا تا طیس، از گلباف تا رودبار و بم) هر بار که زمین با همین قدرت لرزید، هزاران نفر قربانی شدند؟! پاسخ این پرسش بسیار ساده است: مسکن نامناسب و عدم رعایت استانداردهای ایمنی در ساخت و سازها. و نیز عدم توانایی در یاری رسانی سریع به مصدومین این فجایع .

جالب است بدانیم که در ایران ، ظاهراً چند دهه است که بدون مجوز ادارات دولتی (پروانه ساخت) نمیتوان کلنگ هیچ ساختمانی را به زمین زد. بعلاوه تولید و توزیع بسیاری از اقلام ساختمان سازی، تحت کنترل دولت و یا موسسات وابسته به آن است. از اینرو جرم حاکمیت سنگین تر می شود.

تردیدی نیست که هیچ انسان و خانواده ای از اینکه مسکن مناسب، مستحکم و با استانداردی داشته باشد، بدش نمی آید، اما در ایران (چه در دوران حکومت سلطنتی و چه در دوران خلافت اسلامی) اکثریت زحمتکش مردم، بدلیل فقر و نابرابریهای طبقاتی حاکم بر جامعه، حتی اگر بخواهند، نمیتوانند مخارج سنگین ساخت و ساز یک خانه یا محل کار مناسب را تأمین کنند. این اکثریت لگد مال شده، از مسکن تصویری جز "سر پناه" ندارند، " سابه بانی" که آنها را از آفتاب و

بشر از هزاران سال قبل تا کنون، در پی یافتن پاسخ برای سوانح و رویدادهای ویرانگر در طبیعت پیرامون خود بوده است. آتشفشان، توفان، گردباد، سیلاب، برخورد شهاب سنگها به کره زمین، بهمین و بالاخره زمین لرزه، همواره در طول قرون رخ داده اند و تا امروز، انسان نتوانسته از وقوع آنها جلوگیری کند، هر چند که در زمینه پیش بینی این حوادث و اتخاذ تدابیری برای جلوگیری از تبدیل آنها به فاجع انسانی و اقتصادی وسیع، پیشرفت های قابل توجهی داشته است.

مثلاً در ارتباط با زمین لرزه، اگر چه نتوانسته جلوی وقوع آنرا بگیرد، اما قادر بوده اولاً علت وقوع آنرا کشف کند، ثانیاً مناطق زلزله خیز را شناسایی کند و ثالثاً با ارتقاع کیفیت و استقامت مسکن و ساختمانها، جلوی تلفات جانی و مالی وسیع و هول انگیز را بگیرد. از اینرو گرچه زمین لرزه یک رویداد طبیعی (و فعلاً اجتناب ناپذیر) است و حرکت و ریزش لایه ها و گسل های کره زمین، عامل وقوع آن محسوب می شود، اما تبدیل شدن آن به یک فاجعه انسانی، دیگر بهیچوجه طبیعی نیست و با توجه به پیشرفتهای و تواناییهای فعلی بشریت، کاملاً غیر طبیعی و اجتناب پذیر است.

در زمان های قدیم، که عقل بشر هنوز قد نمیداد که ریشه های علمی برخی سوانح طبیعی را در یابد، معمولاً به افسانه های خرافی روی می آورد. بخشی از مردم تصور میکردند که زمین بر سر شاخ گاو یا حیوانی قرار دارد. این حیوان هر گاه احساس خستگی نمود، زمین را حرکت داده و از این شاخ بر آن شاخ خود قرار میدهد. پاره ای هم که بت های خود ساخته شان را می پرستیدند، زمین لرزه را ناشی از خشم "بت اعظم" خود میدانستند که گویا از عملکرد و چاکری قبیله رضایت ندارد. در پاسخ به این غضب خرافی، بخشی از مردمان با قربانی کردن حیوان و حتی انسان، سعی در فرونشاندن عطش خشم آلود بت خدای گونه خود میکردند. بعدها که ادیان مبتنی بر یکتا پرستی پدید آمدند و بت ها مطرود و مفلوک گشتند، بر این گونه افسانه های خرافی مهر پایان گذاشته شد، اما بجای آن، موهومات و خرافات جدیدی برای تشریح علل بروز سوانح طبیعی ویرانگر بویژه زمین لرزه، اختراع شد. جای بت یا بتهای دست ساز انسانها را " موجود" نامرئی و لایتناهی بنام "خدا" گرفت. مثلاً آموزه های دین اسلام و بسیاری از ادیان، در توضیح رویداد طبیعی اما ناخوشایند زمین لرزه، سرشار از تحلیل های خرافی و ضد علمی است که در طول قرون بر ذهن میلیونها انسان رسوب کرده و دائماً تکرار و باز تولید می شود. عباراتی نظیر : " ای خدا، ما چه کردیم که اسیر این بلا شدیم" و یا " گناه ما چه بود که این چنین بر ما غضب کردی" و یا " مگر بنده گی و ایمان ما بر تو ثابت نشده بود که خواستی مجدداً ما را امتحان کنی " و که معمولاً از زبان بستگان قربانیان فاجعه بیان می شود، عمق این رسوبات ضد علمی نشأت گرفته از آموزه های مذهبی را به اثبات میرساند. بر مبنای این آموزه ها، زمین لرزه گرچه دردناک و مصیبت آفرین است، اما " مشیتی الهی" است که پشت آن "حکمت" بسیار

باران و سرما محافظت کند. به همین خاطر خانه های نامناسب آنها در یک چشم بهم زدن فرو می ریزند.

اکنون پرسش این است که اگر ادارات دولتی از صدور مجوز و پروانه ساخت برای این اماکن غیر استاندارد و فاقد مصالح ساختمانی مناسب، خود داری میوزیند چگونه می توانستند جواب مردم بی خانمان را بدهند که اولین آرزوی زندگی شان، بعد از غذا و پوشاک، داشتن یک سر پناه است؟ وقتی دولتی مسئول از احداث یک ساختمان غیر استاندارد جلوگیری می کند، در مقابل، مردم را به خوابیدن در خیابانها و بیابانها تشویق نمی کند. چنین دولتی یا خود هزینه احداث ساختمانی مناسب را بعهده می گیرد و آنرا در اختیار تهیدستان شهر و روستا قرار میدهد و یا با تأمین وام بی بهره (یا کم بهره) و بلند مدت و نیز تأمین مصالح ساختمانی مناسب با قیمت ارزان برای زحمتکشان، به این اکثریت محروم کمک می کند که محل کار و زیست مناسبی برای خود بنا کنند. اما چون حکومت های نفت خوار ایران، نخواسته اند زیر بار مسئولیت اجتماعی و انسانی خود بروند، لاجرم با صدور فله ای پروانه ساخت برای ساختمانی غیر استاندارد، تلاش کرده اند که گریبان خود را از چنگ مردم جویای مسکن، خلاص کنند. این حکومتها، از سوئی دیگر بدلیل فساد و رشوه خواری و باند بازی، از قبل انحصار تولید، واردات و توزیع مصالح اساسی ساختمانی بویژه آهن و سیمان، سودهای هنگفتی را نصیب اقلیت کوچکی از عوامل وابسته به حکومت می کنند.

این اقلیت سرمایه دار، بخش قابل توجهی از مصالح ساختمانی را راهی بازار سیاه می کنند که نرخ آنها چندین بار بیشتر از نرخ های سهمیه ای و دولتی است. در چنین آشفته بازاری که زحمتکشان برای تأمین قوت لامبوت خود مانده اند، دستیابی به آهن و سیمان و ... حکم دسترسی به کیمیا را دارد، لذا از سر ناچاری به دم دست ترین و ارزان ترین مصالح اطراف خود نظیر: آب و خاک و کاه و خشت های گلی و ... روی می آورند. از اینرو حماقت محض خواهد بود که اکثریت مردم را بخاطر ساخت اماکن غیر استاندارد، مورد شماتت قرار دهیم. انگشت اتهام باید تماماً بسوی رژیم سیاسی و نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران بچرخد.

اگر کشور ما، سر زمینی فقیر و فاقد صنعت و معدن و منابع و ثروتهای طبیعی بود و اگر دولت فقیر و بی بودجه ای می داشتیم که علیرغم میل به کمک، بدلیل نداشتن منابع مالی لازم قادر به تأمین مصالح ساختمانی مناسب برای همه مردم نبود، شاید می شد رژیم حاکم را هم بی تقصیر دانست و نگاه را به گردن کشورهای ثروتمند و پیشرفته انداخت که حاضر نیستند با لگام زدن بر حرص و آز امپریالیستی خود، به یاری ملل فقیر و عقب نگه داشته شده بشتابند.

اما این ها در مورد کشور و حکومت ما صدق نمی کند. چرا که در ایران همه مصالح اولیه ساختمان سازی وجود دارند و دولت نیز به میمنت وجود طلای سیاه (نفت) در آمد هنگفتی دارد. اگر بودجه کشور توسط باندهای حاکم و آقازاده ها غارت نشود، اگر هزینه یک ماشین عریض و طویل نظامی و امنیتی (که وظیفه ای جز سرکوب مردم و حفظ سیادت استبداد مذهبی حاکم ندارد) وجود نمی داشت، اگر میلیاردها تومان از بیت المال خرج تقویت گروه های بنیاد گرا و مرتجع اسلامی در اقصی نقاط جهان نمی شد، اگر صدها میلیارد دلار از بودجه کشور صرف تداوم جنگ هشت ساله با عراق به امید "گشودن راه قدس از طریق کربلا" نمی شد و اگر در آمد حیاتی ناشی از صدور نفت، صرف ماجراجوییهای نظیر دست یابی به سلاح هسته ای نمی گردید، می شد- اگر نه یکبار- اما بندریج، استاندارد مسکن و واگسینه کردن آن در برابر زمین لرزه را بالا برد. اما این رژیم که در تمام سه دهه گذشته، هیچ قدمی برای دستیابی به این هدف بر نداشته است اکنون مدتیست به بهانه خطر زلزله در تهران 12 میلیونی، زمین طرح انواع نقشه های عجیب و غریب، موج جدیدی از پمپاژ مضحکترین خرافه ها را آغاز کرده است.

رژیم اسلامی حاکم که در تمام یازده ماه گذشته از خیزش توده ای مردم علیه استبداد مذهبی در سرتاسر ایران بویژه پایتخت بر خود لرزیده است در هراس از یک زمین لرزه سیاسی تمام عیار، به بهانه خطر زمین لرزه طبیعی در تهران میخواهد چاشنی انفجاری این کلان شهر ایران را خارج کند. از همین رو پیشقراولان این جنبش یعنی دانشجویان و دانشگاهها را هدف گرفته است تا به بهانه زمین لرزه،

آنها را به دیگر شهرستانهای ایران منتقل کند. این در حالیست که در همین تهران حداقل چهار میلیون زحمتکش و تهیدست در محلاتی با کوچه هایی به عرض یک متر و کلبه های کوچک و فکسنی زندگی میکنند که در صورت وقوع زمین لرزه بر روی هم آوار خواهند شد و کمک رسانی سریع به مصدومین این محلات تنگ و باریک عملاً غیر ممکن خواهد بود. پس اگر کسی نداند مردم بخوبی میدانند که استحکام دانشگاههای تهران به مراتب از این خانه های نامناسب زحمتکشان در زاغه ها و کوچه ها و مجبورآبادهای حاشیه فقیر نشین شهر تهران بیشتر است، چرا رژیم که اینقدر نگران سلامتی شهروندان تهرانی است فکری به حال این چهار میلیون تلنبار شده در جنوب پایتخت نمی کند. بنابراین اهداف سیاسی چنین دلنگرانیهایی آشکار است.

تردید نیست که تهران در تمام جهات شهر بیمار و آلوده ای است و حتی میتوان گفت که طرح انتقال پایتخت به جایی دیگر هم میتواند برنامه صحیحی باشد. اما اینکار مستلزم ایجاد اشتغال و فرصت و امکانات زندگی در نقاط دیگر ایران است. وقتی در بلوچستان و کردستان و دیگر مناطق محرومتر ایران به زحمت میتوان چند کارخانه پیدا کرد و وقتی حداقل یکسوم کارخانجات ایران در تهران و جاده های اطراف آن پراکنده اند، چگونه میتوان از انبوه میلیونی بیکاران کشور انتظار داشت که در جستجوی کار و لقمه نانی به کلان شهر تهران هجوم نیاورند؟!

البته اینها را خود رژیم میدانند اما چون الویت آنها حفظ و گسترش دائمی ماشین سرکوب و نیز حیف و میل کردن منابع کشور در ماجراجوییهای هسته ای و نظامی و یا تقویت مرتجعین در سراسر عالم است و وقتی آشکارا میلیارد میلیارد از بیت المال می دزدند و به حسابهای شخصی خود واریز میکنند "طبیعی" است که بجای برنامه ریزی استراتژیک جهت کاستن از ابعاد فاجعه زمین لرزه در تهران یا هر نقطه دیگری از ایران، به فرا افکنی و ایزگم کردن روی آوردند و یا بالکل با طرح و تولید جدیدترین خرافه های ضد علمی، خود مردم را مقصر وانمود کنند که به تهران هجوم آورده اند و در یازده ماه گذشته مشغول "معصیت سیاسی" علیه ولی امر مسلمین بوده اند و یا با ترویج "فساد" موجبات خشم خدا را فراهم کرده اند. اینها که تا کنون زمین لرزه را نوعی آزمایش الهی می پنداشتند در تازه ترین اظهارات مضحک خود، بی حجابی - بویژه زلف پریشان و چاک پیراهن زنان تهرانی- را عامل اصلی قریب الوقوع دانستن زمین لرزه تهران قلمداد می کنند. اینرا نه آخوندهای دست چنم در مساجد دهات بلکه آیت الله های طراز اول خود رژیم نظیر جنتی و صدیقی در تریبونهای رسمی نماز جمعه طرح میکنند که نتیجه ای جز خنده و در عین حال حیرت ایرانیان و جهانیان را باعث نمی شود. آنها با چنین ترفندها و خرافه هایی میخواهند به خیال خام خود پایتخت را خلوت کنند تا کنترل سیاسی - امنیتی آن در هنگامه خیزشهای توده ای و انقلابی آسانتر باشد. به همین خاطر است که بجای انتقال پادگانها و مراکز متعدد نظامی، امنیتی و سیاسی خود به خارج از تهران، نقشه انتقال ستادهای تپنده جنبش آزادیخواهی مردم کشورمان یعنی دانشگاههای تهران را کشیده اند. طبعاً جنبش دانشجویی متوجه این پروژه سرکوبگرانه رژیم اسلامی است، از اینرو تردیدی نخواهد بود که سوزنه جدیدی برای تداوم مقاومت و رزم سیاسی خود پیدا خواهد کرد، همچنانکه زنان آزادیخواه و برابری طلب نیز با تداوم نافرمانی مدنی در برابر تحجر حجاب اجباری و به سخره گرفتن کدهای رژیم برای تعیین نوع پوشش زنان، ابعاد زمین لرزه سیاسی (و نه انطور که رژیم میگوید: زمین لرزه طبیعی) را وسیع تر خواهند نمود. در وحشت از این زلفهای پریشان و چاکهای نمایان است که حکام از "آسمان" اینبار به زیر زمین رفته اند تا مردم تهران را از گسل های لغزان آن بترسانند.

این ترس یک هراس سیاسیست نه طبیعی. از اینرو یک پاسخ سیاسی ساختار شکنانه انقلابی طلب میکند. "متأسفانه" در ایران امروز برای جلوگیری از ابعاد هولناک فجایع طبیعی نیز باید انقلاب کرد و زمین را زیر پای نظام لرزاند!

سوء استفاده جنسی از کودکان



افشای سوءاستفاده های جنسی پدران مقدس از شاگردان در یک مدرسه کاتولیک در آلمان، شوکی برای همگان بود، اما چنین عملی نه از کلیسای کاتولیک شروع شده است و نه در آن جا خاتمه می یابد.

سوء استفاده جنسی از کودکان در جایی امکان پذیر است که مردان قدرتمند بوده و کودکان ضعیف باشند. در جایی که پدران (پدران مقدس، معلمان...) قانون را می نویسند و مقررات وضع می کنند. در مدارس شبانه روزی و هم چنین در خانواده هایی که خود را ایزوله کرده و از همه دوری می کنند و، و، و...

تا همین چندی پیش سوء استفاده جنسی از کودکان به خودی خود فاجعه نبود. زمانی این امر تبدیل به فاجعه می شد که کودک از خود دفاع به عمل می آورد. در چنین فضایی، قربانی باید از خود شرم می کرد، نه آن کسی که عمل را انجام داده است.

باید توجه داشت که مردان با گرایش جنسی به کودکان معمولاً مشاغل را انتخاب می کنند که به راحتی به کودکان دست رسی داشته باشند. بنابراین توجه ویژه به این امر باید در دستور قرار گرفته و با حساسیت به رفتار مردان در این مشاغل دقت کرد و در صورت سوء ظن، برخلاف سال های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ که با آن ها مدارا می شد، می بایست با قاطعیت هر چه تمام تر برخورد نمود.

فمینیست ها بیشتر از ۳۰ سال است که با فعالیت مداوم در مقابل سوءاستفاده از کودکان ایستاده اند. اولین افشاگری علنی در سال ۱۹۷۸ توسط نشریه فمینیستی "اما" صورت گرفت. گزارشی تحت عنوان "جنایتی که کسی از آن سخن نمی گوید" در ۷ صفحه، از ابعاد سوء استفاده جنسی از کودکان تحت لوای بچه دوستی و عشق به کودک، پرده برداشت. اما کسی به آن توجه نکرد. با وجودی که در مورد گزارشات دیگر سیل نامه ها به نشریه سرازیر می شد، در این باره حتی یک واکنش چه منفی و چه مثبت صورت نگرفت.

اما بعد از این افشاگری، کم کم گروه های مختلفی جهت دفاع از قربانیان چنین جنایت هایی شروع به متشکل شدن کردند. از جمله گروه "آب وحشی" که در این رابطه بسیار فعال بود. بعد از آن کتاب معروف "رازی که به بهترین وجهی سر بسته نگاه داشته شده" که در سال ۱۹۸۰ در مقیاس بین المللی منتشر شد، کمک بزرگی به افشای سوءاستفاده جنسی از کودکان کرد.

در همان سال ها رژیم آلمان تلاش در جهت لغو قانون ۱۷۶ داشت که مطابق این قانون، سوءاستفاده از کودکان دارای مجازات بود. جنبش زنان به مخالفت با لغو این قانون برخاستند و در نهایت موفق به ممانعت از آن شدند. اگر این قانون لغو شده بود، امروزه سوء استفاده از کودکان حتی دارای مجازات قانونی نیز نمی بود.

حال سؤال این جاست که چطور سوء استفاده های جنسی از شاگردان مدرسه کاتولیک ها که در سال های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ انجام گرفته بود، اکنون با جدیت برخورد می شود.

در حالی که یکی از روزنامه های معتبر آلمانی در سال ۱۹۹۹ گزارشی در آن باره منتشر کرده و پرده از این رسوایی برداشته بود.

واقعیت این است که در زمان های بسیار دور، کودکان (همچون زنان) از هیچ گونه حقی برخوردار نبودند. رفم هایی که بعد از جنبش سال های ۶۸ به بعد انجام گرفت، حقوق کودکان را به رسمیت شمرد، اما از آن هم فراتر رفته و به ویژه در رابطه با مسائل جنسی، کودکان و بزرگسالان را با نگاهی یکسان می نگرست. اشتباه فاحش در همین نکته نهفته بود. در واقع رابطه قدرت مدارانه بزرگسالان با کودکان (و هم چنین با زنان) به فراموشی سپرده شد.

آمار نشان می دهد که یک چهارم تا یک سوم قربانیان سوء استفاده جنسی، دختر بوده و یک دهم آنان پسر می باشند. چنین کودکانی زودترین و عمیق ترین ضربه روحی و جسمی را خورده و در تمام عمر خود از اثرات آن رنج می برند.

یک مؤسسه تحقیقاتی در هانوفر، اعلام می کند که در کشور آلمان سالانه حدود یک میلیون کودک مورد سوء استفاده قرار می گیرند که از هر ۱۰ نفر آنان، ۹ نفر دختر هستند. از هر ۴ نفری که عمل سوءاستفاده را انجام داده اند، ۳ نفر آنان آشنای کودک می باشند. از قبیل پدر، عمو-دایی، همسایه و غیره... ۵/۹۸ درصد آنان مرد هستند و ۵/۱ درصد نیز از زنان تشکیل می شود که عمدتاً همکار مرد به حساب می آیند.

بهترین حفاظ برای یک کودک در درون خانواده، مادر می باشد. مادری قوی، با اعتماد به نفس که بدون ترس و وا همه در مقابل تجاوز و سوء استفاده از فرزند خود بایستد.

برگردان از مقاله آلیس شوارتزر، فمینیست آلمانی

مأخذ: نشریه "اما"، شماره ۲۹۵